

بازاندیشی در مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در حقوق ایران: تحلیل تطبیقی با نظام‌های کامن‌لا

Revisiting the Criminal Liability of Public Legal Entities in Iranian Law: A Comparative Analysis with Common Law Systems

علیرضا رحمانی نعیم‌آبادی / دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی، استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس، ایران.
سیمین وطن‌خواه تربیه‌بر / دانشجوی دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس، ایران.

Abouzar Salarifar/ PhD in Criminal Law and Criminology, Assistant Professor and Faculty Member, Islamic Azad University, Bandar Abbas Branch, Iran.

alireza.rahmani14@iaau.ir

Simin Vatankhah Torbeh-Bar/ PhD student in Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University, Bandar Abbas Branch, Iran.

Abstract

Objective: Despite the acceptance of the principle of corporate criminal liability in Iranian law, Article 20 of the Islamic Penal Code has established a significant qualification to this principle by exempting state-owned and non-governmental public entities regarding their exercise of sovereign powers. This study aims to critically analyze the foundations, scope, and consequences of this exemption, and to examine the conceptual ambiguity surrounding the distinction between sovereign acts and proprietary (commercial/administrative) acts, in light of Iranian law and selected perspectives from common law systems. **Methodology:** Employing a descriptive-analytical method and a comparative approach, this research examines statutory provisions, scholarly views, and notable models within common law systems, seeking to critically analyze the criminal liability of public entities through a thematic lens. **Findings:** The research findings indicate that the primary challenge in Iranian law lies not merely in the acceptance or rejection of criminal liability for state-owned legal entities, but rather in the ambiguity surrounding the scope of the exception

چکیده

هدف: با وجود پذیرش اصل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران، ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی با مستثنا کردن اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی در حوزه اعمال حاکمیتی، یکی از مهم‌ترین محدودیت‌های این اصل را ایجاد کرده است. هدف این پژوهش، تحلیل انتقادی مبانی، حدود و آثار این استثنا و بررسی ابهام مفهومی اعمال حاکمیتی در تمایز با اعمال تصدی در پرتو حقوق ایران و رویکردهای منتخب در نظام‌های کامن‌لا است. روش‌شناسی: این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تطبیقی، به مطالعه متون قانونی، دیدگاه‌های دکترین و برخی الگوهای قابل اعتنا در نظام‌های کامن‌لا پرداخته و کوشیده است مسئله مسئولیت کیفری نهادهای عمومی را به‌صورت موضوع‌محور و انتقادی بررسی کند. یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چالش اصلی در حقوق ایران نه صرف پذیرش یا عدم پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی، بلکه ابهام در قلمرو استثنای مقرر در ماده ۲۰ و فقدان معیارهای روشن برای تشخیص اعمال حاکمیتی از اعمال تصدی است. این ابهام، زمینه تفسیر موسع از استثنا و در نتیجه کاهش دامنه پاسخ‌گویی کیفری نهادهای عمومی را فراهم می‌کند. بررسی تطبیقی نیز نشان می‌دهد که گرایش غالب در حقوق کیفری نوین، حرکت به سوی تقویت پاسخ‌گویی نهادهای عمومی و محدود کردن مصونیت‌های سنتی است، به‌ویژه در مواردی که رفتار نهادهای وابسته به قدرت عمومی آثار گسترده‌تری بر حقوق شهروندان و منافع عمومی برجای

stipulated in Article 20 and the absence of clear criteria for distinguishing between sovereign acts and commercial (proprietary) acts. This ambiguity paves the way for an expansive interpretation of the exception, thereby curtailing the scope of criminal accountability for public institutions. A comparative analysis further reveals that the prevailing trend in modern criminal law is to strengthen the accountability of public institutions and limit traditional immunities—particularly in instances where the conduct of entities linked to public authority has significant repercussions for citizens' rights and the public interest. Conclusion: Based on the findings of this study, the activities of a state entity cannot be classified as "acts of sovereignty"—and thus exempted from criminal liability—solely on the grounds of the entity's affiliation with the state. Consequently, the exception stipulated in Article 20 must be interpreted narrowly; furthermore, a legislative review is essential to establish precise criteria for identifying acts of sovereignty, limiting the scope of the exemption, and reinforcing the principle of criminal accountability. Thus, the criminal liability of state legal entities is justifiable not as a conflict with sovereignty, but as a means to ensure the rule of law and provide criminal oversight regarding the abuse of public power.

Keyword: Criminal liability, state legal entities, Iranian law, common law systems, organizational fault, acts of sovereignty, public accountability.

می‌گذارد. نتیجه‌گیری: بر پایه یافته‌های این پژوهش، هر فعالیت نهاد دولتی را نمی‌توان صرفاً به اعتبار وابستگی آن، در زمره اعمال حاکمیتی دانست و از شمول مسئولیت کیفری خارج کرد. از این رو، استثنای مندرج در ماده ۲۰ باید به صورت مضیق تفسیر شود و در سطح تقنینی نیز بازنگری آن با هدف تعیین معیارهای دقیق برای تشخیص اعمال حاکمیتی، تحدید قلمرو معافیت، و تقویت اصل پاسخ‌گویی کیفری ضروری است. بدین ترتیب، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی نه در تعارض با حاکمیت، بلکه در راستای تضمین حاکمیت قانون و کنترل کیفری سوءاستفاده از قدرت عمومی قابل توجیه است. **کلیدواژه‌ها:** مسئولیت کیفری، اشخاص حقوقی دولتی، حقوق ایران، نظام‌های کامن‌لا، تقصیر سازمانی، اعمال حاکمیت، پاسخ‌گویی عمومی.

مقدمه

تحولات حقوق کیفری در سده‌های اخیر نشان داده است که الگوی سنتی انتساب جرم، که صرفاً بر انسان طبیعی به عنوان تنها فاعل بزه استوار بود، دیگر پاسخ‌گوی واقعیت‌های پیچیده حیات اجتماعی و اقتصادی معاصر نیست. توسعه ساختارهای سازمانی، گسترش دیوان‌سالاری اداری، رشد شرکت‌ها و نهادهای عمومی و خصوصی و نیز افزایش نقش تصمیم‌گیری‌های جمعی در تولید نتایج زیان‌بار، موجب شده است که بسیاری از رفتارهای مجرمانه در قالب کنش فردی منفرد قابل توضیح نباشد. در چنین بستری، حقوق کیفری ناگزیر شده است با بازاندیشی در مفاهیم کلاسیکی چون اراده مجرمانه، عنصر معنوی، انتساب فعل و مسئولیت، امکان شناسایی شخصیت کیفری برای اشخاص حقوقی را مورد بررسی قرار دهد. این تحول، صرفاً یک تغییر فنی در قلمرو ضمانت اجراها نیست، بلکه نشانه‌ای از دگرگونی عمیق در فلسفه انتساب کیفری و درک حقوق از قدرت سازمان‌یافته در جامعه جدید است (Alan, 2006).

در این میان، مسئله مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی جایگاهی به مراتب پیچیده‌تر و حساس‌تر از اشخاص حقوقی خصوصی دارد. اگر پذیرش مسئولیت کیفری شرکت‌های تجاری و مؤسسات خصوصی عمده‌تاً در پاسخ به ضرورت مقابله با جرایم اقتصادی، زیست‌محیطی، مالی و سازمانی صورت گرفته، در خصوص اشخاص حقوقی وابسته به دولت یا برخوردار از ماهیت عمومی، موضوع با پرسش‌های بنیادین‌تری روبه‌رو می‌شود (Council of Europe, 2004). دولت، از یک سو، واضع قواعد کیفری، حافظ نظم

عمومی و اعمال کننده ضمانت اجراهاست و از سوی دیگر، از طریق وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، شرکت‌های دولتی، مؤسسات عمومی و نهادهای وابسته، خود در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اداری، صنعتی و خدماتی حضور فعال دارد (Szott, 2007). این دوگانگی موقعیت، این پرسش اساسی را مطرح می‌سازد که آیا می‌توان نهادی را که خود تجسم اقتدار عمومی و متولی اجرای عدالت کیفری است، موضوع مسئولیت کیفری قرار داد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، حدود این مسئولیت چیست و با چه مبانی نظری و سازوکارهای عملی باید توجیه شود؟ و اگر پاسخ منفی باشد، چگونه می‌توان از ایجاد حوزه‌ای مصون از پاسخ‌گویی کیفری برای ساختارهای عمومی جلوگیری کرد؟

پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق کیفری ایران را باید یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های قانون‌گذاری معاصر در حوزه پاسخگویی سازمانی دانست؛ با این حال، این تحول در همان نقطه‌ای با ابهام و محدودیت مواجه می‌شود که قانون‌گذار در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی، اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی را در مواردی که در راستای اعمال حاکمیتی عمل می‌کنند، از شمول مسئولیت کیفری خارج می‌سازد (قانون مجازات اسلامی، ۱۳۹۲، مواد ۲۰ و ۱۴۳). مسئله اصلی آن است که این استثنا، با وجود آثار عمیق آن بر قلمرو پاسخگویی کیفری، از حیث مبانی نظری، حدود مفهومی و معیارهای اعمال، به روشنی تبیین نشده است. ابهام در مفهوم «اعمال حاکمیتی» و فقدان معیارهای دقیق برای تفکیک آن از «اعمال تصدی» این خطر را پدید می‌آورد که دامنه استثنای مقرر در ماده ۲۰ به گونه‌ای موسع تفسیر شود و در نتیجه، بخش قابل توجهی از رفتارهای زیان‌بار منتسب به نهادهای دولتی از قلمرو واکنش کیفری خارج بماند. این وضعیت نه تنها با منطق مضیق‌بودن استثنایها در تفسیر قوانین کیفری سازگاری کامل ندارد، بلکه از منظر سیاست جنایی نیز می‌تواند به تضعیف اصل پاسخگویی نهادی و کاهش کارآمدی سازوکارهای پیشگیری و کنترل جرایم سازمانی بینجامد. در ادبیات تطبیقی نیز تحول نظام‌های کامن لا از الگوهای محدود و فردمحور انتساب به سوی مدل‌های مبتنی بر تقصیر سازمانی، فرهنگ نهادی و شکست مدیریتی، نشان می‌دهد که تحلیل مسئولیت کیفری نهادهای پیچیده را نمی‌توان صرفاً با تکیه بر الگوهای کلاسیک نیابتی توضیح داد (Wells, 2001; Gobert & Punch, 2003).

بر این اساس، مقاله حاضر بر آن است که استثنای مقرر در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی نسبت به اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی باید به صورت مضیق تفسیر شود و قلمرو آن به مواردی محدود بماند که رفتار ارتكابی واقعاً در زمره اعمال حاکمیتی به معنای خاص قرار گیرد. افزون بر این، نوشتار حاضر استدلال می‌کند که الگوی فعلی حقوق ایران در انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی، به ویژه در مواجهه با ساختارهای پیچیده و چندلایه نهادهای عمومی، برای تضمین پاسخگویی مؤثر کفایت کامل ندارد و نیازمند بازاندیشی در پرتو تجربه‌های تطبیقی است.

برای تحقق این هدف، نخست مفهوم اشخاص حقوقی دولتی و جایگاه آن‌ها در نظام مسئولیت کیفری ایران بررسی می‌شود؛ سپس ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی و استثنای اعمال حاکمیتی از منظر تفسیری و هنجاری تحلیل می‌گردد؛ در ادامه، معیارهای تفکیک اعمال حاکمیتی از اعمال تصدی و اثر این تمایز بر قلمرو مسئولیت کیفری ارزیابی می‌شود؛ آن‌گاه تحولات نظام‌های کامن لا در زمینه انتساب، تقصیر سازمانی و مسئولیت نهادی به صورت موضوع‌محور مطالعه می‌شود؛ و در پایان، دلالت‌های تطبیقی این مباحث برای حقوق ایران و پیشنهادهای تفسیری و تقنینی ارائه خواهد شد.

مفهوم اشخاص حقوقی دولتی و جایگاه آنها در نظام مسئولیت کیفری ایران

اشخاص حقوقی دولتی را می‌توان نهادهایی دانست که به موجب قانون، برای انجام وظایف عمومی و اداره بخشی از امور کشور تأسیس می‌شوند و به واسطه پیوند ساختاری یا کارکردی با حاکمیت، از اشخاص حقوقی خصوصی متمایز به شمار می‌آیند. این تمایز صرفاً جنبه شکلی ندارد، بلکه در هدف تأسیس، منبع اختیار، نوع کارکرد و دامنه آثار تصمیمات این اشخاص نیز انعکاس می‌یابد. در کنار آن‌ها، اشخاص حقوقی عمومی غیردولتی نیز هرچند لزوماً جزو تشکیلات کلاسیک دولت محسوب نمی‌شوند، به سبب ایفای کارکرد عمومی و برخورداری از موقعیت قانونی خاص، در ارزیابی مسئولیت کیفری جایگاهی متمایز پیدا می‌کنند.

تحلیل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی مستلزم بازاندیشی در مبانی نظری انتساب جرم در نظام‌های حقوقی معاصر است. حقوق کیفری کلاسیک بر پایه نوعی «فردگرایی روش‌شناختی» بنا شده بود که بر اساس آن، جرم نتیجه رفتار آگاهانه و ارادی یک شخص حقیقی تلقی می‌شد. در چنین چارچوبی، انتساب عنصر روانی جرم به موجودیتی انتزاعی مانند شخص حقوقی، به ویژه در حوزه نهادهای دولتی، امری دشوار یا حتی ناممکن به نظر می‌رسید. با این حال، تحول ساختارهای اقتصادی و اداری در قرن بیستم و

افزایش نقش سازمان‌های بزرگ در تولید مخاطرات اجتماعی، سبب شد که این پارادایم فردمحور با چالش‌های جدی مواجه شود. در نتیجه، نظریه‌های جدیدی در حقوق کیفری سازمانی شکل گرفت که مسئولیت را نه صرفاً در رفتار فردی، بلکه در ساختارهای نهادی، سیاست‌های مدیریتی و فرهنگ سازمانی جستجو می‌کنند.

در این چارچوب، مفهوم «تقصیر سازمانی» به عنوان مبنای نظری مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مطرح شد. بر اساس این دیدگاه، سازمان‌ها واجد نوعی ظرفیت تصمیم‌گیری جمعی هستند که از طریق ساختارهای مدیریتی، قواعد داخلی و فرآیندهای تصمیم‌گیری نهادی اعمال می‌شود. از این رو، رفتار مجرمانه در بسیاری از موارد نتیجه یک تصمیم فردی نیست، بلکه حاصل ترکیب سیاست‌های سازمانی، ضعف نظام نظارتی و نارسایی‌های ساختاری است. این رویکرد که در برخی نظام‌های کامن‌لا با مفهوم «فرهنگ سازمانی» نیز تبیین شده است، امکان آن را فراهم می‌کند که مسئولیت کیفری به خود سازمان به عنوان یک کنشگر نهادی منتسب شود، حتی اگر شناسایی یک فرد خاص به عنوان مرتکب اصلی دشوار باشد.

با این حال، هنگامی که بحث از اشخاص حقوقی دولتی به میان می‌آید، مسئله انتساب پیچیدگی بیشتری می‌یابد. نهادهای دولتی از یک سو واجد شخصیت حقوقی مستقل‌اند و در بسیاری از حوزه‌ها همانند سایر سازمان‌ها عمل می‌کنند، اما از سوی دیگر حامل اقتدار عمومی و بخشی از ساختار حاکمیت محسوب می‌شوند. این وضعیت دوگانه سبب می‌شود که تحلیل مسئولیت کیفری آنها بدون توجه به مفهوم «جرائم دولتی» ناقص باشد.

در ادبیات جرم‌شناسی و حقوق کیفری تطبیقی، اصطلاح جرائم دولتی به طیفی از رفتارهای زیان‌بار اطلاق می‌شود که در بستر فعالیت نهادهای دولتی رخ می‌دهند. با این حال، این مفهوم دربردارنده انواع متفاوتی از رفتارهاست و عدم تفکیک میان آنها می‌تواند به ابهام تحلیلی منجر شود. به طور کلی می‌توان سه دسته اصلی از جرائم مرتبط با دولت را از یکدیگر متمایز کرد.

نخست، جرایمی که توسط کارکنان یا مقامات دولتی به صورت فردی ارتکاب می‌یابد. در این موارد، رفتار مجرمانه ناشی از سوءاستفاده شخصی از مقام اداری است و معمولاً ارتباط مستقیمی با سیاست‌ها یا ساختار سازمانی دولت ندارد. جرایمی مانند ارتشا، اختلاس یا سوءاستفاده از مقام اداری در این دسته قرار می‌گیرند. در چنین مواردی مسئولیت کیفری عمدتاً متوجه شخص حقیقی مرتکب است، هرچند در صورت وجود نقص نظارتی، امکان طرح مسئولیت سازمانی نیز مطرح می‌شود.

دوم، جرایمی که در بستر فعالیت سازمانی نهادهای دولتی و در نتیجه نارسایی‌های ساختاری رخ می‌دهند. در این موارد، رفتار مجرمانه نه حاصل تصمیم فردی بلکه نتیجه شکست سیستماتیک در مدیریت، نظارت یا سیاست‌گذاری سازمانی است. فجایع صنعتی ناشی از ضعف نظارت دولتی، تخریب گسترده محیط زیست در نتیجه سیاست‌های اداری ناکارآمد، یا نقض الزامات ایمنی در پروژه‌های عمومی نمونه‌هایی از این دسته‌اند. در این موارد، تمرکز تحلیل از «تقصیر فردی» به «تقصیر سازمانی» منتقل می‌شود و شخص حقوقی دولتی می‌تواند به عنوان فاعل مسئول شناخته شود.

سوم، جرایمی که در سطح سیاست‌گذاری کلان دولت و در قالب اعمال قدرت عمومی رخ می‌دهند. این دسته که در ادبیات جرم‌شناسی گاه با عنوان جرائم حاکمیتی یا جرائم قدرت دولتی نیز شناخته می‌شوند، شامل رفتارهایی است که نتیجه سیاست‌های رسمی یا تصمیمات کلان حکمرانی‌اند. هرچند تحلیل کیفری این دسته از جرائم با ملاحظات حاکمیتی و حقوق عمومی پیچیده‌تر می‌شود، اما طرح آن در بحث مسئولیت اشخاص حقوقی دولتی اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که مرز میان «اعمال حاکمیتی» و «مسئولیت کیفری» همواره روشن و بدیهی نیست.

تفکیک این سه سطح از جرائم مرتبط با دولت اهمیت نظری قابل توجهی دارد، زیرا نشان می‌دهد که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی صرفاً به رفتار فردی کارکنان محدود نمی‌شود، بلکه در مواردی می‌تواند به نارسایی‌های ساختاری و حتی سیاست‌های نهادی دولت نیز مرتبط باشد. بر این اساس، تحلیل مسئولیت کیفری نهادهای دولتی باید از چارچوب فردمحور سنتی فراتر رود و به بررسی ساختارهای سازمانی، فرآیندهای تصمیم‌گیری و نظام‌های نظارتی دولت بپردازد. تنها در چنین چارچوبی است که می‌توان پاسخگویی کیفری نهادهای عمومی را به گونه‌ای طراحی کرد که هم با اصول بنیادین حقوق کیفری سازگار باشد و هم از ایجاد حوزه‌های مصون از پاسخگویی در ساختارهای قدرت جلوگیری کند.

در حقوق کیفری ایران، پذیرش اصل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، به‌ویژه با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، تحول مهمی در جهت شناسایی پاسخگویی کیفری نهادهای سازمان‌یافته به شمار می‌آید. با این حال، این پذیرش نسبت به همه اشخاص حقوقی یکسان و مطلق نیست؛ زیرا قانون‌گذار در ماده ۲۰، اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی را در مواردی که اعمال آنها

در راستای اعمال حاکمیت است، از شمول مسئولیت کیفری خارج کرده است (قانون مجازات اسلامی، ۱۳۹۲، مواد ۱۴۳ و ۲۰). از این رو، تبیین مفهوم و جایگاه این دسته از اشخاص، مقدمه‌ای ضروری برای تحلیل حدود و ثغور استثنای مزبور است. اهمیت این بحث از آن جهت است که اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی در عمل، طیف متنوعی از فعالیت‌ها را بر عهده دارند و همه رفتارهای منتسب به آن‌ها را نمی‌توان بدون تفکیک، در زمره اعمال حاکمیتی قرار داد. همین تنوع کارکردی سبب می‌شود که مسئله مسئولیت کیفری این اشخاص، صرفاً با اتکا به عنوان سازمانی آنان قابل حل نباشد و نیازمند بررسی دقیق‌تر نوع عمل، ماهیت وظیفه و نسبت آن با اقتدار عمومی باشد. بر این مبنا، روشن‌سازی مفهوم این اشخاص، گام نخست برای ارزیابی انتقادی استثنای ماده ۲۰ و تعیین قلمرو واقعی آن در نظام حقوق کیفری ایران است.

تحلیل ماده ۲۰ و استثنای اعمال حاکمیتی

ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ از حیث پذیرش اصل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، گامی مهم در جهت عبور از تصور سنتی مصونیت سازمانی محسوب می‌شود؛ با این حال، همین ماده در بند پایانی خود با پیش‌بینی استثنای اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی در «اعمال حاکمیتی»، دامنه شمول اصل مزبور را به‌طور قابل توجهی محدود کرده است. مسئله اصلی در اینجا نه اصل وجود استثنا، بلکه ابهام در مبنای هنجاری و معیارهای اعمال آن است. قانون‌گذار هیچ تعریف مستقلی از اعمال حاکمیتی ارائه نکرده و تنها با ارجاع ضمنی به سنت حقوق اداری، تشخیص مصادیق را به تفسیر قضایی واگذار کرده است؛ حال آنکه در حقوق کیفری، هر قاعده استثنایی باید به‌صورت مضیق تفسیر شود تا به خروج ناموجه رفتارهای زیان‌بار از قلمرو پاسخگویی نینجامد (Ashworth, 2013; Mir Mohammad Sadeghi, 2018).

در واقع، استثنای ماده ۲۰ تنها زمانی قابل دفاع است که عمل مورد نظر ذاتاً متضمن اعمال صلاحیت انحصاری حاکمیت باشد؛ مانند تصمیمات دفاعی، امنیتی، قضایی یا تقنینی که قابل واگذاری به اشخاص خصوصی نیستند. اما بسیاری از فعالیت‌های اشخاص حقوقی دولتی، هرچند در ساختار عمومی انجام می‌شوند، ماهیتاً اجرایی، خدماتی، فنی یا اقتصادی‌اند و از این رو در زمره اعمال تصدی قرار می‌گیرند. تفکیک میان این دو حوزه، نه یک بحث صرفاً اداری بلکه شرط تعیین قلمرو مسئولیت کیفری است. اگر هر فعالیتی که به‌نحوی به دولت نسبت داده می‌شود، حاکمیتی تلقی گردد، نتیجه آن ایجاد مصونیتی فراگیر برای نهادهای دولتی خواهد بود؛ مصونیتی که با فلسفه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، اصل پاسخگویی نهادی و ضرورت پیشگیری از جرایم سازمانی ناسازگار است (Council of Europe, 2004; UNODC, 2006).

از منظر تحلیلی، ماده ۲۰ را باید در پیوند با ماده ۱۴۳ فهم کرد. ماده ۱۴۳ اصل مسئولیت کیفری شخص حقوقی را بر مبنای ارتکاب جرم توسط نماینده قانونی در راستای منافع شخص حقوقی بنا می‌کند؛ اما ماده ۲۰ با افزودن یک استثنا گسترده، این اصل را در مورد اشخاص حقوقی دولتی تضعیف می‌سازد. بنابراین، تفسیر منسجم این دو ماده اقتضا می‌کند که استثنا فقط در موارد استثنایی و محدود اعمال شود، نه در تمام فعالیت‌های نهادهای عمومی. افزون بر این، باید توجه داشت که بسیاری از جرایم منتسب به نهادهای دولتی، محصول «نقص سازمانی»، «تساهل مدیریتی» یا «سوءنظارت ساختاری» هستند و نه اعمال اقتداری ناب؛ در چنین مواردی، خروج نهاد از شمول مسئولیت کیفری، عملاً به بی‌پاسخ ماندن ساختار بزه‌زا منجر می‌شود (Fisse & Brathwaite, 1993; Wells, 2001).

بر این اساس، استثنای اعمال حاکمیتی باید به‌گونه‌ای تفسیر شود که تنها فعالیت‌هایی را دربرگیرد که از حیث ماهیت، به اقتدار عمومی غیرقابل‌واگذاری متکی‌اند. در همه موارد دیگر، به‌ویژه در فعالیت‌های خدماتی، اجرایی، عمرانی، مالی، درمانی، زیست‌محیطی و نظارتی، اصل بر قابلیت انتساب مسئولیت کیفری به شخص حقوقی دولتی است؛ مگر آنکه مانع قانونی صریح و مضیقی وجود داشته باشد. چنین برداشتی هم با منطق تفسیر محدودکننده استثناها سازگار است و هم از ایجاد «حوزه‌های مصونیت ساختاری» در بوروکراسی دولتی جلوگیری می‌کند.

تمایز اعمال حاکمیتی و اعمال تصدی

ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، در کنار پذیرش اصل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، قاعده‌ای استثنایی نیز مقرر کرده و اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی را در مواردی که در راستای اعمال حاکمیت انجام وظیفه می‌کنند، از شمول برخی ضمانت

اجراهای کیفری خارج ساخته است. با این حال، مهم‌ترین دشواری در اجرای این حکم، ابهام در مفهوم «اعمال حاکمیتی» و فقدان معیار روشن برای تمایز آن از «اعمال تصدی» است. از این رو، تحلیل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در حقوق ایران، بدون تمرکز مستقیم بر ماده ۲۰ و تبیین حدود این استثنا، ناتمام خواهد بود. در واقع، مسئله اصلی نه صرف وجود استثنا، بلکه دامنه و شیوه تفسیر آن است؛ زیرا هر اندازه مفهوم اعمال حاکمیتی موسع تفسیر شود، قلمرو پاسخگویی کیفری اشخاص حقوقی دولتی محدودتر و امکان بی‌پاسخ ماندن زیان‌های گسترده اجتماعی بیشتر می‌شود.

منظور از اعمال حاکمیتی، آن دسته از کارکردهای اصیل و اقتداری دولت است که به اعتبار حاکمیت عمومی، حفظ نظم عمومی، امنیت، دفاع، سیاست‌گذاری کلان، تقنین، قضا، تصمیمات بنیادین حکومتی و اعمال قدرت عمومی تحقق می‌یابند. این دسته از اعمال، به لحاظ ماهیت، متکی بر اقتدار عمومی‌اند و اشخاص خصوصی اصولاً نمی‌توانند همانند دولت عهده‌دار آن‌ها شوند. در مقابل، اعمال تصدی به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که هرچند ممکن است توسط دولت یا نهادهای عمومی انجام شوند، اما ذاتاً ماهیت اقتداری نداشته و بیشتر در قلمرو اداره، مدیریت، اجرا، ارائه خدمات عمومی، فعالیت‌های عملیاتی، اقتصادی، فنی و سازمانی قرار می‌گیرند. بر این اساس، صرف انتساب یک عمل به نهاد دولتی، برای حاکمیتی تلقی کردن آن کافی نیست؛ بلکه باید احراز شود که آن عمل از سنخ کاربست مستقیم اقتدار عمومی و اعمال صلاحیت‌های انحصاری حاکمیت است، نه صرف انجام امور اجرایی یا خدماتی.

تمایز مزبور از حیث کیفری اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا اگر هر نوع فعالیت دستگاه‌های دولتی، صرفاً به دلیل وابستگی سازمانی آن‌ها به دولت، در زمره اعمال حاکمیتی قرار گیرد، استثنای مقرر در ماده ۲۰ عملاً به یک سپر عام برای فرار از مسئولیت کیفری تبدیل خواهد شد. چنین برداشتی نه تنها با فلسفه پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در تعارض است، بلکه با اصل پاسخگویی عمومی، ضرورت جبران آسیب‌های ناشی از عملکرد نهادهای عمومی و لزوم پیشگیری کیفری از سوءکارکردهای ساختاری نیز سازگاری ندارد. در بسیاری از موارد، خسارت‌های گسترده به حقوق عمومی، اموال، محیط زیست، سلامت عمومی یا حقوق شهروندان، نه در نتیجه اعمال اقتداری محض، بلکه در اثر سوءمدیریت، قصور سازمانی، تصمیمات اجرایی نادرست یا عملکرد معیوب در حوزه تصدی پدید می‌آید. از این رو، توسعه دامنه مفهوم اعمال حاکمیتی می‌تواند به مصونیت ساختاری اشخاص حقوقی دولتی و بی‌اثر شدن بخش مهمی از نظام پاسخگویی کیفری بینجامد.

از منظر تفسیری نیز، با توجه به اینکه اصل بر قابلیت انتساب مسئولیت کیفری به شخص حقوقی در صورت تحقق شرایط مقرر در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی است، استثنای مندرج در ماده ۲۰ باید به صورت مضیق و استثنای تفسیر شود. به بیان دیگر، تنها در مواردی که عمل ارتكابی به‌طور روشن و مستقیم در قلمرو صلاحیت‌های ذاتی و اقتداری حاکمیت قرار می‌گیرد، می‌توان از توسعه مسئولیت کیفری نسبت به شخص حقوقی دولتی خودداری کرد. در غیر این صورت، در فعالیت‌هایی که ماهیت اجرایی، خدماتی، مدیریتی، اقتصادی یا عملیاتی دارند، تمسک به عنوان «اعمال حاکمیتی» فاقد توجیه کافی است. بنابراین، استثنای ماده ۲۰ نباید به صورت مکانیکی و گسترده اعمال شود، بلکه باید محدود به مواردی بماند که اقتضائات خاص حاکمیت، مداخله کیفری نسبت به شخص حقوقی دولتی را واقعاً نامتناسب یا ناممکن می‌سازد. نتیجه آنکه، تفسیر مضیق از مفهوم اعمال حاکمیتی، شرط لازم برای جلوگیری از فرسایش اصل پاسخگویی کیفری و حفظ کارآمدی نظام عدالت کیفری در قبال اشخاص حقوقی دولتی است.

مقایسه تطبیقی با کامن‌لا و آمریکا

مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که نظام‌های کامن‌لا از مسیر متفاوتی نسبت به حقوق ایران به مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی رسیده‌اند. در حقوق انگلستان، نقطه آغاز بحث، دکترین شناسایی بود؛ دکتری که بر اساس آن، اعمال و حالت‌های ذهنی مدیران عالی و «مغز متفکر» سازمان به خود شخص حقوقی منتسب می‌شد. با این حال، این الگو در سازمان‌های بزرگ و چندلایه، به‌ویژه در نهادهای عمومی و دولتی، کارایی محدودی داشت؛ زیرا در ساختارهای بوروکراتیک مدرن، تصمیم مجرمانه غالباً محصول یک فرد منفرد در رأس هرم نیست، بلکه نتیجه توزیع تقصیر در سطوح مختلف سازمان است (Wells, 2001; Gobert & Punch, 2003).

در ایالات متحده، هرچند قاعده پاسخگویی ناشی از فعل کارگزار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نقش مهمی در پذیرش مسئولیت شرکت‌ها ایفا کرد، اما با گسترش جرایم سازمانی، آموزه‌های جدیدتری در عمل و نظریه شکل گرفت. در رویه فدرال آمریکا، مسئولیت

شرکت‌ها معمولاً زمانی پذیرفته می‌شود که عمل کارمند یا نماینده در چارچوب وظایف شغلی و دست‌کم تا حدی در جهت منفعت سازمان باشد. با این حال، این الگوی سنتی نیز برای توضیح تخلفات ساختاری نهادهای پیچیده کافی نیست؛ از همین رو، در ادبیات جدید، مفاهیمی مانند فرهنگ سازمانی، تقصیر سازمانی و مسئولیت مبتنی بر انطباق اهمیت بیشتری یافته‌اند (Coffee, 1981; Fisse & Braithwaite, 1993; United States Sentencing Commission, 2023).

اهمیت تجربه تطبیقی برای بحث حاضر در آن است که کاملاً صرفاً به انتساب فردی بسنده نکرده و به تدریج به سمت تحلیل ساختار، فرهنگ و شکست سازمانی حرکت کرده است. این تحول نشان می‌دهد که مسئولیت کیفری نهادهای عمومی را نمی‌توان تنها با جست‌وجوی یک نماینده قانونی واجد سوءنیت اثبات کرد. در جرایم ساختاری دولتی، مسئله اصلی اغلب نه «چه کسی» بلکه «چگونه» است؛ چگونه نظام تصمیم‌گیری، نظارت، انضباط اداری و سیاست‌های نهادی زمینه وقوع جرم را فراهم کرده‌اند. از این منظر، معیارهای سنتی ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی که بر ارتکاب جرم توسط نماینده قانونی و در راستای منافع شخص حقوقی تکیه دارد، برای پاسخگویی به پیچیدگی‌های نهادهای دولتی کافی نیست.

در نتیجه، تجربه انگلستان و آمریکا دو دلالت مهم برای حقوق ایران دارد: نخست آنکه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی باید از سطح انتساب فردی فراتر رود و به سطح سازمانی و ساختاری ارتقا یابد؛ دوم آنکه در طراحی مسئولیت برای اشخاص حقوقی دولتی، نباید صرف وابستگی به دولت را مانع پاسخگویی دانست. تفاوت میان نهاد عمومی و خصوصی ممکن است در نوع ضمانت‌اجراها مؤثر باشد، اما نباید به معافیت پیش‌فرض منتهی شود. به بیان دیگر، تطبیق با کاملاً نشان می‌دهد که الگوی کارآمد، الگویی است که به جای مصون‌سازی نهادهای دولتی، بر ارزیابی ماهیت عمل، سطح خطر، سازوکارهای کنترلی و میزان شکست نهادی تمرکز کند (Ashworth, 2013; UNODC, 2006).

ارائه پیشنهاد تفسیری و تقنینی

برآیند تحلیل‌های پیشین نشان می‌دهد که مسئله اصلی در حقوق ایران، نه فقدان کامل مبنای مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی، بلکه ابهام در قلمرو استثنای ماده ۲۰ و ناکارآمدی الگوی انتساب فعلی است. بنابراین، نخستین پیشنهاد تفسیری آن است که استثنای اعمال حاکمیتی به صورت مضیق و محدود تفسیر شود. صرف دولتی یا عمومی بودن یک نهاد، یا حتی انجام وظیفه‌ای در چارچوب قانون، برای خروج از مسئولیت کیفری کافی نیست. آنچه باید ملاک قرار گیرد، ماهیت واقعی عمل ارتكابی است: اگر عمل از جنس فعالیت‌های اجرایی، خدماتی، فنی، اقتصادی، عمرانی، درمانی، آموزشی یا نظارتی باشد، اصل بر قابلیت انتساب مسئولیت کیفری باقی می‌ماند؛ مگر آنکه عمل به‌طور مستقیم و انحصاری در شمار صلاحیت‌های غیرقابل واگذاری حاکمیت قرار گیرد (Council of Europe, 2004; UNODC, 2006).

دومین پیشنهاد آن است که ماده ۲۰ در سطح تقنینی بازنویسی یا دست‌کم تکمیل شود تا تعریف یا معیارهای عینی‌تری برای اعمال حاکمیتی ارائه دهد. در وضع موجود، فقدان معیارهای روشن باعث شده است که تشخیص این مفهوم به تفسیرهای پراکنده و گاه سلیقه‌ای سپرده شود و همین امر زمینه‌ساز توسعه بی‌ضابطه مصونیت کیفری شده است. قانون‌گذار می‌تواند با احصای مصادیق روشن، یا با ارائه معیارهای مبتنی بر «صلاحیت انحصاری حاکمیت»، «غیرقابل واگذاری بودن عمل» و «ارتباط مستقیم با تصمیمات بنیادین سیاسی یا امنیتی»، دامنه استثنا را دقیق‌تر کند. این اقدام نه تنها از تشتت قضایی می‌کاهد، بلکه امکان اعمال یکسان قانون را در برابر نهادهای دولتی و عمومی فراهم می‌سازد.

سومین پیشنهاد، بازنگری در مدل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در ماده ۱۴۳ است. اتکای صرف به ارتکاب جرم توسط نماینده قانونی و در راستای منافع شخص حقوقی، برای توضیح جرایم ساختاری و سازمانی نهادهای دولتی کافی نیست. از این رو، پیشنهاد می‌شود در اصلاحات آینده، معیارهایی مانند «نقص جدی در نظام نظارت»، «شکست مدیریتی سازمان»، «فرهنگ نهادی تسهیل‌کننده جرم» و «قصور ساختاری در پیشگیری از ارتکاب جرم» نیز به‌عنوان مبنای مستقل یا مکمل انتساب مسئولیت پیش‌بینی شوند. چنین اصلاحی حقوق ایران را به سمت الگوی مسئولیت سازمانی و تقصیر نهادی سوق می‌دهد و از تمرکز افراطی بر یک نماینده فردی جلوگیری می‌کند (Fisse & Braithwaite, 1993; Wells, 2001).

چهارمین پیشنهاد به حوزه ضمانت‌اجراها مربوط است. در مورد اشخاص حقوقی دولتی، مجازات‌های صرفاً مالی غالباً ناکارآمدند؛ زیرا هزینه آنها نهایتاً بر منابع عمومی تحمیل می‌شود. بنابراین، قانون‌گذار باید در کنار مجازات‌های مالی، مجموعه‌ای از ضمانت‌اجراهای

اصلاحی و نظارتی را پیش‌بینی کند؛ از جمله الزام به اصلاح ساختار داخلی، نظارت قضایی بر اجرای برنامه اصلاحی، انتشار عمومی حکم محکومیت، الزام به جبران خسارت، محدودیت موقت برخی فعالیت‌ها، و در مواردی، نصب ناظر مستقل یا هیئت نظارتی بر عملکرد سازمان. این نوع پاسخ کیفری، به جای تنبیه صرف، به اصلاح و پیشگیری می‌انجامد و با ماهیت عمومی نهادهای دولتی سازگارتر است (Fisse & Brathwaite, 1993; United States Sentencing Commission, 2023). در نهایت، می‌توان گفت که اصلاح مطلوب، نه حذف کامل استثنای ماده ۲۰ است و نه توسعه بی‌حد آن؛ بلکه بازتعریف محدود، دقیق و مبتنی بر معیارهای عینی است. چنین اصلاحی ضمن حفظ اقتضانات حاکمیتی واقعی، از شکل‌گیری مناطق مصون از پاسخگویی در ساختار دولت جلوگیری می‌کند و هم‌زمان کارآمدی عدالت کیفری را در مواجهه با جرایم سازمانی ارتقا می‌دهد. بر این اساس، پیشنهاد نهایی مقاله آن است که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی به عنوان یک اصل پذیرفته شود و استثنا صرفاً در موارد استثنایی، آن هم با تفسیر مضیق و قابل نظارت قضایی، اعمال گردد.

جرایم متناسب به نهادهای دولتی و نسبت آن با مسئولیت کیفری

ورود به حوزه‌ی تحلیل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی، مستلزم پی‌افکنی یک چارچوب مفهومی دقیق و تفکیک مرزهای هستی‌شناختی و حقوقی میان اصطلاحات کلیدی این حوزه است. ابهام در تمیز میان «شخصیت حقوقی»، «نهاد دولتی»، «نهاد عمومی غیردولتی» و «شخص حقوقی خصوصی»، نه تنها از حیث نظری موجب تشتت آرا می‌گردد، بلکه در مقام عمل، فرآیند انتساب کیفری و دادرسی را با چالش‌های ساختاری مواجه می‌سازد (آشوری، ۱۳۹۵، ص ۱۱۲). این تشتت مفهومی، به‌ویژه در تبیین قلمرو شمول ماده ۱۴۳ و ۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تجلی می‌یابد. از این‌رو، درک ماهیت متمایز این ساختارها، پیش‌شرط تبیین هرگونه مدل کارآمد برای مسئولیت کیفری آن‌هاست.

۱. تبارشناسی و ماهیت هستی‌شناختی شخصیت حقوقی

شخص حقوقی پدیده‌ای مجرد، اعتباری و محصول ضرورت‌های ناشی از توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی است که به موجب قانون، اهلیت تملک حقوق و التزام به تکالیف را کسب می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۳۴۵). در تبیین ماهیت این موجودیت، دو رویکرد سنتی و مدرن در تقابل قرار دارند. رویکرد نخست، مبتنی بر «نظریه فرض» که از اندیشه‌های فریدریش کارل فون ساوینی نشأت می‌گیرد، شخص حقوقی را یک فرض قانونی محض می‌داند که فاقد هرگونه اراده یا ذهنیت مستقل بیولوژیکی است؛ در نتیجه، جرم‌انگاری رفتارهای آن صرفاً از مجرای اراده‌ی نمایندگان حقیقی‌اش قابل توجیه است. در مقابل، «نظریه واقعیت» که توسط اتو فون گیرکه تبیین شده و بعدها در اندیشه‌های فلسفی معاصر نظیر پیتر فرنچ (French, 1984, p. 32) تحت عنوان «عاملیت سازمانی» بازسازی شد، استدلال می‌کند که اشخاص حقوقی دارای یک اراده، ساختار تصمیم‌گیری و هویت جمعی مستقل از تک‌تک اعضای خود هستند. این ارگانسم جمعی، قادر به اتخاذ تصمیمات سیستماتیک بوده و در نتیجه، پتانسیل آن را دارد که به صورت مستقل، فاعل جرم و واجد «تقصیر سازمانی» تلقی شود (Fisse & Brathwaite, 1993). در حقوق ایران، قانونگذار در مواد ۵۸۳ تا ۵۸۸ قانون مدنی، شخصیت حقوقی را به عنوان یک نهاد مستقل واجد حقوق و تکالیف شناسایی کرده و سرانجام در سال ۱۳۹۲، با گذار از فردگرایی مطلق، مسئولیت کیفری اصیل اشخاص حقوقی را در نظام تقنینی تثبیت نمود.

۲. تحلیل ساختاری و طبقه‌بندی اشخاص حقوقی در حقوق ایران

تقسیم‌بندی اشخاص حقوقی بر پایه‌ی معیارهای دوگانه‌ی «منشأ اراده‌ی مؤسس» و «ماهیت اهداف و کارکردها»، منجر به شناسایی سه حوزه‌ی متمایز می‌شود که هر یک اقتضانات کیفری ویژه‌ای را تحمیل می‌کنند:

نخست؛ اشخاص حقوقی خصوصی: این موجودیت‌ها بر بستر حاکمیت اراده‌ی اشخاص حقیقی یا حقوقی خصوصی شکل می‌گیرند و قانون تجارت ایران در ماده ۲۰، شرکت‌های تجاری را در کنار موسسات غیرتجاری موضوع ماده ۵۸۴ قانون مدنی (نظیر انجمن‌ها و خیریه‌ها)، ذیل این مفهوم ساماندهی کرده است. هدف غایی این اشخاص عمدتاً انتفاعی یا اهداف غیرسیاسی گروهی است. در فرآیند انتساب کیفری به این نهادها، نظریه‌های سنتی مانند «دکترین شناسایی» یا دکترین «رکن مادی دوم» که رفتار

مدیران عالی‌رتبه را عیناً رفتار خود سازمان قلمداد می‌کند، کارایی نسبی دارند؛ چراکه سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری و انتفاع مستقیم شرکا در این بستر شفاف‌تر است (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۸، ص ۲۱۵).

دوم؛ اشخاص حقوقی عمومی / نهادهای عمومی غیردولتی: این نهادها که به موجب «قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی مصوب ۱۳۷۳» و ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری تعریف شده‌اند، از حیث مالی و اداری واجد استقلال نسبی از دولت مرکزی هستند (مانند شهرداری‌ها، سازمان تأمین اجتماعی و هلال احمر). کارکرد اصلی آن‌ها ارائه خدمات عمومی و عام‌المنفعه است. این نهادها گرچه جزء ارکان حاکمیت سیاسی محسوب نمی‌شوند، اما به دلیل بهره‌مندی از درجات مختلفی از اقتدار عمومی، در مرز میان قلمرو عمومی و خصوصی معلق‌اند. از منظر حقوق کیفری، پذیرش مسئولیت این نهادها در حقوق ایران پذیرفته شده است، اما پیچیدگی ساختاری فرآیندهای تصمیم‌گیری آن‌ها، اثبات عنصر روانی را فراتر از نظریه انتساب سنتی برده و نیازمند تحلیل «خطاهای سیستماتیک سازمانی» می‌سازد (اردبیلی، ۱۳۹۷، ج ۲، ص ۴۵).

سوم؛ اشخاص حقوقی دولتی: این نهادها ارکان‌های مستقیم، بدون واسطه و ساختاری دولت مرکزی محسوب می‌شوند که در چارچوب قوای سه‌گانه حاکمیت فعالیت می‌کنند. بر اساس ماده ۴ قانون مدیریت خدمات کشوری، وزارتخانه‌ها، موسسات دولتی و شرکت‌های دولتی که صد در صد سهام آن‌ها متعلق به دولت است، در این زمره قرار می‌گیرند. ویژگی متمایز این ساختارها، فقدان استقلال ساختاری و اتصال ارگانیک آن‌ها به بودجه و اراده حاکمیت سیاسی است. این اتصال، زمینه‌ساز بزرگترین چالش در حوزه انتساب کیفری است؛ چرا که تحمیل مجازات بر نهادی که خود نماینده قدرت عمومی است، پارادوکس «مجازات دولت توسط دولت» را ایجاد می‌کند (Cavanagh, 2011, p. 104).

۳. تمایزات کلیدی و پیامدهای تفکیک در انتساب کیفری

مرزهای تمایز این سه دسته از اشخاص حقوقی که بر معیارهای چهارگانه «میزان استقلال اداری-مالی»، «منشأ تأسیس حاکمیتی»، «نوع کارکرد (حاکمیت در برابر تصدی)» و «ارتباط ارگانیک با قوای عمومی» استوار است، مستقیماً نحوه صورت‌بندی عناصر سه‌گانه جرم را دگرگون می‌سازد.

در اشخاص حقوقی خصوصی، اثبات منفعت مادی شخص حقوقی و انتساب جرم به نماینده قانونی، جهت تحقق مسئولیت طبق ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی کفایت می‌کند. اما در اشخاص حقوقی دولتی، مفهوم «منفعت» لزوماً اقتصادی نیست، بلکه می‌تواند شامل پیگیری یک سیاست عمومی مخرب، یا اعمال «خشونت ساختاری» در بستر فرآیندهای بوروکراتیک باشد (Barak, 2015, p. 55). علاوه بر این، در حقوق ایران، استثنای مندرج در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ که اشخاص حقوقی دولتی و عمومی را در صورت ارتکاب جرم در راستای «اعمال حاکمیتی» از مجازات معاف می‌داند، حاکی از یک چالش بنیادین در تمایز میان «اعمال حاکمیتی» و «اعمال تصدی» است؛ معیاری که در ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ نیز مطرح شده ولی هرگز از تعریف مفهومی و معیارهای عینی دقیقی بهره‌مند نبوده است. این ابهام، به مصونیت عملی بسیاری از سازمان‌های دولتی در قبال فجایع زیست‌محیطی، صنعتی و اجتماعی منجر می‌شود (ولیدی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۰). از این‌رو، تطبیق با نظام‌های کامن‌لا نشان می‌دهد که تمایزات ساختاری اشخاص حقوقی دولتی، ایجاب می‌کند که مدل‌های انتساب به سمت دکترین‌هایی نظیر «فرهنگ سازمانی» مندرج در بخش ۱۲.۳ قانون مجازات استرالیا یا ساختار «مسئولیت مستقیم نهادی» حرکت کند تا از فرار کیفری سازمان‌های دولتی مقتدر پشت سپر حاکمیت جلوگیری شود.

تبیین دقیق مفاهیم سه‌گانه اشخاص حقوقی و تفکیک ساختار دولتی از سایر اشکال شخصیت حقوقی، پایه‌ی نظری بازاندیشی در نظام مسئولیت کیفری را شکل می‌دهد. بدون این مرزبندی، تعمیم ساده‌انگارانه قواعد مسئولیت اشخاص حقوقی خصوصی به اشخاص حقوقی دولتی، به دلیل عدم انطباق با واقعیت ساختاری دولت، عملاً عقیم خواهد ماند. از این‌رو، پذیرش «تقصیر سازمانی» و بازنگری در دایره «اعمال حاکمیتی»، گام‌های نخستین جهت کارآمدسازی تعقیب کیفری این اشخاص به شمار می‌روند.

گذار پارادایمی در نظام‌های کامن‌لا

سیر تحول مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در نظام‌های کامن‌لا (به‌ویژه انگلستان، ایالات متحده آمریکا و استرالیا)، نشان‌دهنده یک گذار پارادایمی عمیق از مدل‌های انتسابِ فردمحور و فیزیکی به سمت مدل‌های واقع‌گرای سازمانی است. در ابتدا، به موجب دکترین‌های سنتی حقوق کامن‌لا و با تکیه بر قاعده کلاسیک شخص حقوقی نمی‌تواند مرتکب جرم شود، امکان انتساب مسئولیت کیفری به این موجودیت‌های اعتباری اساساً منتفی بود؛ زیرا فرض بر این بود که شخص حقوقی فاقد ذهن و بدن برای ارتکاب رفتار مجرمانه است. با این حال، با گسترش نفوذ شرکت‌ها و بروز فجایع صنعتی و مالی، دادگاه‌های کامن‌لا ناگزیر به ابداع نظریه‌های انتساب گردیدند. نخستین گام در این مسیر، وام‌گیری از دکترین حقوق مدنی «مسئولیت ناشی از فعل غیر» بر اساس قاعده پاسخگویی فرادست بود که عمدتاً در ایالات متحده به کار گرفته شد. به موجب این نظریه، در صورتی که کارمند یا نماینده شخص حقوقی راستای وظایف شغلی و به قصد کسب منفعت برای سازمان مرتکب جرمی شود، رفتار و اراده او مستقیماً به حساب شخص حقوقی گذارده می‌شود. اگرچه این مدل در مهار جرایم اقتصادی کارآمد بود، اما به دلیل تسری ناعادلانه مسئولیت جرایم عمدی کارمندان جزء به کل سازمان، مورد نقد جدی قرار گرفت.

در پاسخ به ناکارآمدی‌های مسئولیت ناشی از فعل غیر، محاکم انگلستان دست به ابداع «دکترین شناسایی» یا دکترین «رکن مادی دوم» زدند. نقطه عطف این تحول در رای تاریخی پرونده تسکوی سوپر مارکت‌ها در برابر ناتراس ۱۹۷۲ رقم خورد. به موجب این نظریه، تنها اعمال و حالت‌های ذهنی افرادی به شخص حقوقی منتسب می‌شود که به عنوان «مغز متفکر» سازمان شناخته می‌شوند؛ یعنی مدیران ارشد و کسانی که کنترل عالی نهاد را در دست دارند. با وجود این، دکترین شناسایی با پیچیده‌تر شدن ساختار سازمان‌های مدرن دولتی و خصوصی به سرعت کارایی خود را از دست داد. در ساختارهای بوروکراتیک و سلسله‌مراتب توزیع‌شده‌ی امروزی، تصمیمات مجرمانه یا سهل‌انگاری‌های فاجعه‌بار ناشی از عملکرد یک فرد واحد در راس هرم نیست، بلکه محصول نارسایی‌های سیستماتیک و تصمیم‌گیری‌های توزیع‌شده در سطوح مختلف است (Wells, 2001, p. 84). بدین ترتیب، دکترین شناسایی مانعی بزرگ در راه تعقیب کیفری سازمان‌های بزرگ دولتی شد، چرا که دادستان‌ها عملاً نمی‌توانستند حالت ذهنی مجرمانه را در یک شخص حقیقی واحد در بالاترین سطح مدیریتی اثبات کنند.

این بن‌بست معرفت‌شناختی، زمینه‌ساز گذار به پارادایم «تقصیر سازمانی» به عنوان یک مسئولیت کیفری اصیل و مستقل برای اشخاص حقوقی گردید. در این پارادایم جدید، به جای جستجوی یک عامل حقیقی خطاکار در داخل سازمان، خود ساختار، سیاست‌ها، پروتکل‌های ایمنی و شیوه‌های عملیاتی سازمان به عنوان منشأ رفتار مجرمانه مورد واکاوی قرار می‌گیرند (Desta, & Gobena, 2016, p. 112). پیشگام این گذار ساختاری، نظام حقوقی استرالیا بود که با تصویب قانون مجازات فدرال (Criminal Code Act, 1995)، مفهوم «فرهنگ سازمانی» را وارد ادبیات حقوق کیفری کرد. مطابق بخش ۱۲.۳ این قانون، عنصر روانی جرم زمانی منتسب به شخص حقوقی می‌شود که ثابت شود فرهنگ سازمانی حاکم بر آن نهاد، مرتکب را به ارتکاب جرم تشویق کرده، آن را تسهیل نموده و یا نسبت به نقض قوانین تساهل ورزیده است. این دکترین انتقالی، مسئولیت را از ذهنیت فردی مدیر به سمت تحلیل سیستماتیک ساختار سوق می‌دهد. در پی این تحول، انگلستان نیز با تصویب «قانون قتل شبه‌عمد ناشی از تقصیر سازمانی»، دکترین شناسایی را در پرونده‌های قتل شبه‌عمد کنار گذاشت و مسئولیت را منوط به اثبات این امر کرد که نحوه مدیریت یا سازماندهی فعالیت‌های نهاد توسط مدیریت عالی آن، به عنوان یک شکست سیستمی، منجر به نقض فاحش وظیفه مراقبت و مرگ افراد شده است. این گذار پارادایمی در کامن‌لا، با تمرکز بر «نظریه مدیریت خطر» و ارزیابی پدیدارشناختی سازمان، الگویی نوین ارائه می‌دهد که فراتر از فردگرایی روش‌شناختی حقوق کیفری سنتی ایستاده است (French, 1984, p. 55).

آسیب‌شناسی نظام حقوقی ایران در پرتو کامن‌لا

آسیب‌شناسی ساختار مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق کیفری ایران، به‌ویژه در حوزه اشخاص حقوقی دولتی و عمومی، نشان‌دهنده یک «عقب‌ماندگی پارادایمی» و وابستگی شدید به فردگرایی روش‌شناختی است. در حالی که نظام‌های کامن‌لا با عبور از دکترین شناسایی، به سمت مدل‌های واقع‌گرای «تقصیر سازمانی» و «فرهنگ سازمانی» حرکت کرده‌اند، قانونگذار ایران در تدوین قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، همچنان در بند مدل‌های انتساب نیابتی و فردمحور باقی مانده است (توجهی، ۱۳۹۶، ص ۸۸).

نمود عینی این رویکرد سنتی در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی تجلی یافته است؛ جایی که مسئولیت کیفری شخص حقوقی را صرفاً در صورتی می پذیرد که «نماینده قانونی شخص حقوقی به نام و در راستای منافع آن مرتکب جرمی شود». این فرمول بندی، بازتولید آشکار دکترین کلاسیک شناسایی با تمامی نواقص معرفت شناختی آن است. نخستین آسیب این رویکرد، «پناهگاه سازی برای سازمان های بزرگ» است؛ در ساختارهای پیچیده و بوروکراتیک دولتی ایران، به دلیل توزیع گسترده قدرت و فرآیندهای تصمیم گیری چندلایه، انتساب رفتار مجرمانه به یک «نماینده قانونی مشخص» در راس هرم مدیریتی تقریباً غیرممکن است. در نتیجه، خطاهای فاجعه بار ناشی از شکست های ساختاری و قصور سیستماتیک سازمان های دولتی (نظیر سوانح ریلی، فجایع زیست محیطی یا ریزش ساختمان های نایمن تحت نظارت نهادهای عمومی)، به دلیل ناتوانی در اثبات تقصیر شخصی مدیرعامل یا نماینده قانونی، از دایره شمول مسئولیت کیفری خارج شده و در نهایت به قربانی شدن کارمندان رده پایین می انجامد (محسنی، ۱۳۹۸، ص ۱۴۵).

دومین آسیب ساختاری، تعریف مبهم و فاقد مبنای نظری از «منفعت» در ماده ۱۴۳ است. این مقررہ مسئولیت شخص حقوقی را منوط به ارتکاب جرم «در راستای منافع آن» کرده است. این معیار، مستقیماً اقتباس شده از جرایم شرکتی تجاری (کارتل های خصوصی) در نظام های سرمایه داری است و انطباقی با ماهیت اشخاص حقوقی دولتی و عمومی ندارد. هدف غایی یک نهاد دولتی یا حاکمیتی، تحصیل سود اقتصادی یا منفعت تجاری نیست، بلکه ارائه خدمات عمومی یا اعمال اقتدار سیاسی است. رفتارهای مجرمانه در این نهادها معمولاً نه برای کسب منفعت مالی، بلکه ناشی از «خشونت نهادی»، فرار از هزینه های نظارتی، فساد بوروکراتیک یا پیگیری سیاست های ناکارآمد اداری رخ می دهد (Habibi, 2018, p. 92). لذا، مقید ساختن انتساب کیفری به شرط اثبات منفعت، مانعی اساسی در مسیر تعقیب کیفری نهادهای حاکمیتی خطاکار ایجاد کرده است. علاوه بر این، در حقوق کامن لا ثابت شده است که فقدان منفعت مادی مانع از احراز تقصیر سازمانی نیست، چرا که تمرکز بر «نقض وظیفه مراقبت سیستمیک» است، نه سودآوری حاصل از جرم.

سومین چالش عمیق، استثنای غیرموجه مندرج در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ است که مقرر می دارد: «اعمال حاکمیتی اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی مشمول مجازات های این ماده نمی شوند». قانونگذار با پذیرش این استثناء، تحت تاثیر سنتی دکترین مصونیت دولت قرار گرفته که امروزه در کامن لا دستخوش تحولات جدی شده است. آسیب اصلی در این زمینه، عدم ارایه یک معیار عینی و مشخص برای تفکیک «اعمال حاکمیتی» از «اعمال تصدی» است. ارجاع مبهم حقوقدانان به ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ و ماده ۸ قانون مدیریت خدمات کشوری نه تنها گره گشا نبوده، بلکه تشدید آرا را تشدید کرده است (شمس ناتری، ۱۳۹۵، ص ۲۰۲). این خلأ تعریفی سبب شده است تا دستگاه های دولتی با تفسیر موسع از مفهوم حاکمیت، تمامی فعالیت های خسارت بار و مجرمانه خود را تحت لوای «اعمال حاکمیتی» قرار داده و از پاسخگویی کیفری بگریزند. در مقابل، تحول حقوق کیفری در انگلستان به موجب قتل شبه عمد سازمانی ۲۰۰۷ نشان می دهد که حتی فعالیت های حاکمیتی نظیر مدیریت زندان ها، خدمات درمانی دولتی و گشت های مرزی نیز در صورت بروز فجایع ناشی از تقصیر سازمانی، از شمول مسئولیت کیفری مستثنی نیستند (Cavanagh, 2011, p. 420).

چهارمین گسست، به ناکارآمدی و عدم تناسب ضمانت اجرای پیش بینی شده در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی بازمی گردد. مجازات هایی نظیر «انحلال شخص حقوقی» یا «مصادره کل اموال»، در خصوص اشخاص حقوقی دولتی و عمومی عملاً غیرقابل اجرا و فاقد وجاهت عقلی هستند؛ چرا که انحلال یک وزارتخانه یا سازمان خدمات عمومی (مانند شهرداری یا سازمان تامین اجتماعی)، به اختلال در نظم عمومی و تضییع حقوق شهروندان منجر می شود. قانونگذار ایران با نادیده گرفتن ماهیت ویژه اشخاص حقوقی عمومی، همان زرادخانه تبییی اشخاص حقوقی خصوصی را به حوزه عمومی تسری داده است. این در حالی است که نظام های پیشرو در کامن لا، با درک این مقتضیات، زرادخانه مجازات ها را به سمت «ضمانت اجرای ساختاری و اصلاحی» نظیر دستورهای اصلاح سازمانی، تعهد به تغییر فرآیندهای مدیریتی تحت نظارت دادرس، و الزام به عذرخواهی عمومی هدایت کرده اند (Fisse & Brathwaite, 1993). در نهایت، مقایسه تطبیقی نشان می دهد که نظام حقوقی ایران بدون گذار از مدل «انتساب فردمحور به ساختارمحور» و بدون بازتعریف مفهوم اعمال حاکمیتی و ابداع ضمانت اجرای نظارتی-اصلاحی، توانایی مهار و پاسخگویی به جرایم ساختاری اشخاص حقوقی دولتی را نخواهد داشت.

پیشینه تحقیق

پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی همواره با مقاومت‌های نظری و عملی قابل توجهی مواجه بوده است. یکی از مهم‌ترین مبنای این مقاومت، تصور سنتی از دولت به عنوان حاکم دارای اقتدار عمومی است؛ تصویری که بر مبنای آن، دولت نه همچون یک تابع عادی حقوق کیفری، بلکه به منزله مرجع برتر تنظیم‌کننده و تضمین‌کننده نظم اجتماعی تلقی می‌شود. از این منظر، اعمال مجازات علیه شخص حقوقی دولتی ممکن است نوعی تعارض درونی در ساختار حاکمیت ایجاد کند؛ زیرا نهادی که مجازات را اعمال می‌کند، در عین حال، خود موضوع همان مجازات قرار می‌گیرد. افزون بر این، برخی ایراد می‌کنند که تحمیل مجازات بر اشخاص حقوقی دولتی در نهایت ممکن است به جامعه و بیت‌المال زیان برساند، نه به مدیران یا تصمیم‌گیرندگان واقعی؛ زیرا هزینه مجازات‌های مالی غالباً از منابع عمومی پرداخت می‌شود و بدین ترتیب شهروندان، به جای مقامات مقصر، بار اقتصادی پاسخ کیفری را تحمل می‌کنند (Milsom, 1981). این انتقاد، به‌ویژه در کشورهایی که بخش عمومی سهم گسترده‌ای در اقتصاد و خدمات عمومی دارد، اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند.

در برابر این نگرش، رویکردی نوین در حقوق کیفری بر آن است که مصون دانستن اشخاص حقوقی دولتی از قلمرو مسئولیت کیفری، با اصول بنیادین حاکمیت قانون، برابری در برابر قانون و ضرورت پاسخ‌گویی قدرت عمومی سازگار نیست (UNODC, 2006). دولت مدرن نه فقط منبع اقتدار، بلکه موضوع کنترل حقوقی نیز هست و هر چه دامنه مداخله آن در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی گسترده‌تر می‌شود، ضرورت پاسخ‌گو ساختن نهادهای وابسته به آن نیز افزایش می‌یابد. از این دیدگاه، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی نه به معنای تضعیف حاکمیت، بلکه ابزار تکمیل دولت حقوق‌مدار و نشانه بلوغ نظام عدالت کیفری است؛ زیرا در چنین الگویی، اقتدار عمومی از پاسخ‌گویی مستثنا نیست و هیچ ساختار سازمان‌یافته‌ای صرفاً به اعتبار پیوند با دولت، از نظارت کیفری معاف شمرده نمی‌شود (Stein, 1999). در واقع، اصل حاکمیت قانون اقتضا می‌کند که هر جا قدرت نهادی، ظرفیت تولید خطر اجتماعی و امکان نقض ارزش‌های بنیادین کیفری را داشته باشد، امکان انتساب مسئولیت نیز مورد بررسی قرار گیرد.

این مباحث در نظام‌های حقوقی مختلف به‌صورت یکسان حل‌وفصل نشده‌اند. در کشورهای کامن‌لا، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی از دیرباز تحت تأثیر رویه قضایی، نیازهای عملی و توسعه نظریه‌های انتساب شکل گرفته است. نظام‌های کامن‌لا به تدریج از انکار مطلق مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی فاصله گرفته و با استفاده از نظریه‌هایی مانند شناسایی یا ذهن راهبر و اراده هدایت‌کننده و سپس با توسعه رویکردهای سازمان‌محور و تقنینی، زمینه پاسخ‌گویی کیفری نهادهای سازمانی را گسترش داده‌اند (Van Caenegem, 1988). در عین حال، در خصوص نهادهای عمومی و دولتی، همواره میان اعمال حاکمیتی و تصدی‌گری عمومی، میان اقتدار عمومی و فعالیت‌های اجرایی و اقتصادی، و نیز میان منافع عمومی و ضرورت مجازات، تمایزگذاری‌هایی صورت گرفته است. به همین دلیل، مطالعه تجربه کشورهای کامن‌لا می‌تواند ابعاد مهمی از چگونگی جمع میان ملاحظات حاکمیتی و الزامات پاسخ‌گویی کیفری را روشن سازد.

در حقوق ایران، بحث مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به‌ویژه پس از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ وارد مرحله‌ای تازه شد. شناسایی اصل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در این قانون را باید یکی از مهم‌ترین تحولات حقوق کیفری ایران در دهه‌های اخیر دانست. با این حال، این تحول تقنینی، گرچه در سطح نظری افق‌های جدیدی گشود، در مقام اجرا و تفسیر با ابهامات و محدودیت‌های قابل توجهی همراه است، به‌ویژه آنجا که پای اشخاص حقوقی عمومی و دولتی به میان می‌آید. متن قانون، از یک سو، اصل مسئولیت کیفری شخص حقوقی را می‌پذیرد، اما از سوی دیگر، درباره قلمرو دقیق شمول این مسئولیت نسبت به نهادهای دولتی، عمومی، حاکمیتی و وابسته به حکومت، صراحت کافی و نظام‌مندی لازم را ارائه نمی‌کند. همین ابهام موجب شده است که در ادبیات حقوقی ایران، پرسش از امکان یا امتناع مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی، همچنان محل اختلاف باشد.

ریشه این اختلاف را باید در چند سطح جست‌وجو کرد. در سطح نخست، ابهام مفهومی در تمایز میان شخص حقوقی دولتی، مؤسسه عمومی، نهاد عمومی غیردولتی، شرکت دولتی و نهاد دارای خدمات عمومی موجب می‌شود که بحث مسئولیت کیفری بر بستری از مفاهیم نامستقر و گاه متداخل شکل گیرد. در سطح دوم، مبنای کلاسیک حقوق کیفری ایران که عمیقاً متأثر از مسئولیت شخصی، عنصر روانی فردی و انتساب اخلاقی جرم به انسان مختار است، هنوز در بسیاری از تحلیل‌ها با پذیرش مسئولیت کیفری موجودیت‌های جمعی سازگار نشده است (UNODC, 2005). در سطح سوم، ملاحظات سیاست جنایی و حقوق عمومی، از جمله نگرانی نسبت به اختلال در خدمات عمومی، آسیب به بودجه عمومی، تعارض با اقتضائات حاکمیت و دشواری تعیین ضمانت اجرای متناسب،

سبب احتیاط یا تردید در توسعه این نهاد شده است. در نتیجه، هرچند بستر قانونی اولیه برای شناسایی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی فراهم شده، اما در خصوص اشخاص حقوقی دولتی هنوز نظریه‌ای منسجم، روشن و کارآمد در حقوق ایران تثبیت نشده است. بررسی تطبیقی این موضوع با نظام‌های کامن لا از چند جهت اهمیت دارد. نخست آنکه حقوق کامن لا به دلیل تجربه طولانی‌تر در مواجهه با جرایم سازمانی و توسعه رویه‌های قضایی و تقنینی مرتبط با مسئولیت کیفری نهادها، می‌تواند الگوهای متنوعی برای فهم مسئله ارائه کند. دوم آنکه در این نظام‌ها، برخلاف برخی برداشتهای کلاسیک، مسئولیت کیفری شخص حقوقی در یک فرایند تدریجی و مبتنی بر حل مسائل عملی رشد کرده و از این حیث، ظرفیت بالایی برای ارائه پاسخ‌های واقع‌گرایانه دارد. سوم آنکه تجربه این کشورها نشان می‌دهد که مسئولیت کیفری نهادهای عمومی را نمی‌توان صرفاً با پذیرش یا رد مطلق تحلیل کرد، بلکه باید با توجه به نوع فعالیت نهاد، ماهیت صلاحیت‌های آن، جایگاهش در ساختار عمومی و نوع ضمانت اجراهای قابل اعمال، رویکردی تفکیکی و متناسب اتخاذ کرد (Weissmann, 2007). چنین برداشتی می‌تواند برای حقوق ایران نیز الهام‌بخش باشد؛ به‌ویژه در شرایطی که بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی، زیربنایی و خدماتی توسط اشخاص حقوقی وابسته به دولت انجام می‌شود.

مسئله اصلی در این پژوهش، در واقع، فقط این نیست که آیا اشخاص حقوقی دولتی می‌توانند مسئولیت کیفری داشته باشند یا نه، بلکه مهم‌تر آن است که مبنای نظری این مسئولیت چیست، حدود آن تا کجاست، چه نهادهایی را دربرمی‌گیرد، چه نوع جرایمی قابلیت انتساب به آنها را دارد، و چه ضمانت اجراهایی بدون لطمه ناموجه به منافع عمومی، امکان اعمال بر آنها را داراست. تحلیل این مسئله مستلزم عبور از دو افراط نظری است: از یک سو، انکار مطلق مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی که عملاً به ایجاد مصونیت ساختاری برای قدرت عمومی می‌انجامد؛ و از سوی دیگر، پذیرش بی‌قید و شرط آن بدون توجه به ماهیت خاص نهادهای عمومی، کارکرد خدمات عمومی و ملاحظات بنیادین حقوق عمومی (Tarelli, 2004). رویکرد علمی و قابل دفاع، رویکردی است که ضمن پایبندی به اصل پاسخ‌گویی کیفری، ویژگی‌های متمایز اشخاص حقوقی دولتی را نیز در طراحی معیارهای انتساب و نوع واکنش کیفری ملحوظ دارد.

از منظر نظری، موضوع مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در نقطه تلاقی چند حوزه دانشی قرار دارد: حقوق کیفری عمومی، سیاست جنایی، حقوق اداری، حقوق عمومی و حتی فلسفه حقوق. همین ویژگی میان‌رشته‌ای سبب شده است که تحلیل آن صرفاً با تکیه بر مفاهیم سنتی حقوق جزا کافی نباشد. برای مثال، در مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، عنصر معنوی دیگر نمی‌تواند صرفاً به صورت روان‌شناختی و فردمحور فهم شود، بلکه باید از خلال الگوهای تصمیم‌گیری سازمانی، فرهنگ نهادی، ساختار کنترل داخلی، سیاست‌های مدیریتی و امکان پیش‌بینی و پیشگیری نهادی مورد بازخوانی قرار گیرد. در مورد اشخاص حقوقی دولتی، این پیچیدگی مضاعف می‌شود، زیرا تصمیمات آنها غالباً در بستر سلسله‌مراتب اداری، تکالیف قانونی، مصالح عمومی و اختیارات ناشی از حاکمیت اتخاذ می‌شود (Beale, 2005). بنابراین، هر نظریه قابل اتکا درباره مسئولیت کیفری این اشخاص باید بتواند نسبت میان انتساب کیفری، صلاحیت قانونی، استقلال سازمانی، مسئولیت مدیران و منافع عمومی را به‌طور هم‌زمان تبیین کند.

از حیث سیاست جنایی نیز موضوع حاضر واجد اهمیت راهبردی است. در جهان معاصر، بخش قابل توجهی از جرایم مهم، از جمله فساد اداری، جرایم اقتصادی کلان، نقض قواعد ایمنی، تخریب محیط‌زیست، سوءمدیریت زیان‌بار و حتی برخی اشکال نقض حقوق شهروندی، در بستری شکل می‌گیرد که نهادهای عمومی یا وابسته به دولت در آن نقش مستقیم یا غیرمستقیم دارند. در چنین شرایطی، فقدان چارچوبی مؤثر برای پاسخ‌گویی کیفری اشخاص حقوقی دولتی می‌تواند به کاهش اعتماد عمومی، تضعیف کارآمدی عدالت کیفری و ایجاد استاندارد دوگانه در اعمال قانون منجر شود. اگر شهروندان و اشخاص خصوصی در برابر قانون کیفری پاسخ‌گو باشند، اما نهادهای عمومی با اتکا به موقعیت حاکمیتی یا ابهام قانونی از پاسخ‌گویی مؤثر مصون بمانند، اصل عدالت کیفری به‌گونه‌ای جدی مخدوش خواهد شد (یوسفیان شوره دلی، ۱۳۸۸). از سوی دیگر، طراحی نسنجیده مسئولیت کیفری برای اشخاص حقوقی دولتی نیز ممکن است به اختلال در خدمات عمومی، انتقال هزینه‌ها به جامعه و بی‌اثر شدن واقعی مجازات‌ها بینجامد. همین تعارض نشان می‌دهد که مسئله، بیش از آنکه به یک پاسخ ساده نیاز داشته باشد، مستلزم تحلیلی ظریف، تطبیقی و مبتنی بر موازنه است.

در فضای حقوقی ایران، ضرورت این بحث با توجه به نقش گسترده دولت و نهادهای وابسته در اقتصاد، صنعت، بانکداری، انرژی، حمل‌ونقل، سلامت، خدمات شهری و تنظیم‌گری اجتماعی دوچندان است. واقعیت این است که بسیاری از اشخاص حقوقی دولتی یا عمومی در عمل دارای ساختارهایی مشابه سازمان‌های بزرگ اقتصادی هستند و از حیث ظرفیت ایجاد خطر، تأثیر بر منافع عمومی و امکان وقوع تخلفات سازمان‌یافته، تفاوت ماهوی اندکی با شرکت‌های بزرگ خصوصی دارند (برادران نصیری، ۱۳۸۷). با این حال،

چارچوب حقوقی حاکم بر مسئولیت کیفری آنها همچنان مبهم، پراکنده و در برخی موارد متأثر از ملاحظات است که بیش از آنکه مبتنی بر اصول منسجم حقوق کیفری باشد، ناشی از احتیاط‌های نهادی و تفاسیر مضیق است. از این رو، بازاندیشی در این زمینه نه یک بحث صرفاً نظری، بلکه ضرورتی عملی برای ارتقای نظام پاسخ‌گویی در حقوق عمومی و کیفری ایران است.

در نهایت، می‌توان گفت که مطالعه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در حقوق ایران و کشورهای کامن‌لا، مجال برای فهم یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل حقوق کیفری نوین فراهم می‌آورد: اینکه چگونه می‌توان میان اقتدار عمومی و پاسخ‌گویی کیفری جمع کرد، بدون آنکه نه دولت به حوزه‌ای مصون از مسئولیت بدل شود و نه منافع عمومی قربانی واکنش کیفری نامتناسب گردد. این مسئله، در عمق خود، بازتاب پرسشی بنیادین‌تر درباره ماهیت دولت در نظم حقوقی معاصر است؛ دولتی که دیگر صرفاً فرمان‌دهنده و مجازات‌کننده نیست، بلکه خود نیز باید در برابر حقوق، قانون و سازوکارهای مسئولیت‌آور پاسخ‌گو باشد (یوسفیان شوره دلی، ۱۳۸۸).

بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر مبانی نظری مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، بررسی چارچوب حقوق ایران و تحلیل تجربه کشورهای کامن‌لا، امکان، حدود و الگوی مطلوب مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی را مورد ارزیابی انتقادی قرار دهد و از رهگذر آن، به روشن‌تر شدن یکی از خلأهای مهم در ادبیات کیفری و عمومی ایران یاری رساند.

بحث

واکاوی مبانی و چالش‌های انتساب کیفری به اشخاص حقوقی دولتی

تحلیل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی مستلزم بازخوانی انتقادی مفاهیمی است که دهه‌ها بر دکترین حقوق کیفری سایه افکنده‌اند. در نقطه آغازین این بحث، باید به تقابل میان نظریه واقعیت و نظریه فرض در شخصیت حقوقی نگریست. در حالی که نظام‌های کامن‌لا با عبور از انگاره‌های انتزاعی، به سمت پذیرش واقعیت سازمانی حرکت کرده‌اند، حقوق ایران در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، گویی در میانه‌ای لرزان ایستاده است. چالش بنیادین در اینجا، چگونگی انتساب رفتار مجرمانه به موجودیتی است که از یک سو دارای اراده مستقل سازمانی است و از سوی دیگر، پیوندی ناگسستنی با بدنه حاکمیت دارد. در نظام کامن‌لا، به‌ویژه در رویه قضایی انگلستان، دکترین شناسایی تلاش کرد تا با همسان‌پنداری اراده مدیران عالی‌رتبه با اراده شخص حقوقی، سد سنتی عدم مسئولیت را بشکند. اما همین دکترین در مواجهه با ساختارهای عظیم دولتی دچار ناکارآمدی شد؛ چرا که در بروکراسی‌های پیچیده دولتی، یافتن ذهن راهبر که هم‌زمان واجد اراده مجرمانه و نماینده قانونی سازمان باشد، عملاً ناممکن یا دست‌کم بسیار دشوار است (خدا بخشی، ۱۳۸۷). اینجاست که نظام‌های پیشرو کامن‌لا به سمت نظریه خطای سازمانی یا فرهنگ شرکتی حرکت کرده‌اند؛ رویکردی که در آن، مسئولیت نه از رفتار یک فرد، بلکه از نقص در سیاست‌گذاری، نظارت و ساختار تصمیم‌گیری نهاد ناشی می‌شود.

در حقوق ایران، مقنن با اتخاذ رویکردی محافظه‌کارانه در تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی، اشخاص حقوقی دولتی را در اعمال حاکمیتی از شمول مجازات مستثنا کرده است. این تفکیک میان اعمال حاکمیت و اعمال تصدی، که ریشه در حقوق اداری کلاسیک دارد، در قلمرو حقوق کیفری با چالش‌های جدی مواجه است. نقد اساسی که می‌توان بر این دیدگاه وارد کرد، ابهام در مرزبندی دقیق میان این دو حوزه است. در دنیای معاصر، مرزهای حاکمیت و تصدی به‌شدت در هم تنیده شده‌اند و بسیاری از فعالیت‌های حاکمیتی واجد جنبه‌های اجرایی و خدماتی هستند که پتانسیل بالایی برای تولید خطر اجتماعی دارند. محروم کردن بزهکاران از چتر حمایتی حقوق کیفری به بهانه حاکمیتی بودن فعل، نه تنها با اصل حاکمیت قانون در تضاد است، بلکه نوعی مصونیت نانوشته برای نهادهای قدرتمند ایجاد می‌کند. در مقابل، نظام‌های کامن‌لا نظیر استرالیا و کانادا، با فاصله گرفتن از این تفکیک مطلق، بر ماهیت رفتار و میزان نقض استانداردهای مراقبتی تمرکز کرده‌اند. از این منظر، اگر یک سازمان دولتی در اجرای وظایف قانونی خود دچار بی‌مبالاتی ساختاری شود که منجر به خسارات گسترده یا جرایم علیه تمامیت جسمانی گردد، عنوان حاکمیتی بودن نباید مانع از پاسخ‌گویی کیفری آن سازمان شود.

یکی دیگر از گره‌های نظری در این بحث، مسئله مجازات‌پذیری دولت است. مخالفان مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در ایران اغلب بر این باورند که مجازات نهاد دولتی، به معنای جابجایی اموال عمومی از یک حساب دولتی به حساب دیگر (خزانه) است که در نهایت باری بر دوش مالیات‌دهندگان خواهد بود و تأثیر بازدارنده‌ای بر ساختار مدیریتی نخواهد داشت. این استدلال، هرچند از منظر اقتصادی قابل تأمل است، اما از منظر سیاست جنایی واجد ایراد به نظر می‌رسد. تجربه کشورهای کامن‌لا نشان می‌دهد که هدف از مجازات شخص حقوقی دولتی، صرفاً جریمه مالی نیست، بلکه رسوایی سازمانی و اجبار به اصلاح ساختاری است.

در نظام‌های حقوقی انگلستان و آمریکا، مجازات‌هایی نظیر انتشار حکم محکومیت در رسانه‌ها، نظارت قضایی بر اصلاح فرآیندهای داخلی و حتی تعلیق فعالیت‌های غیرضروری، ابزارهایی هستند که بدون آسیب مستقیم به بیت‌المال، لایه‌های مدیریتی را مجبور به پاسخ‌گویی می‌کنند. در حقوق ایران، متأسفانه نظام ضمانت اجرای پیش‌بینی شده در ماده ۲۰، بیشتر بر جریمه مالی و مصادره اموال متمرکز است که در مورد نهادهای دولتی، کارکرد بازدارنده خود را از دست می‌دهد. بازاندیشی در این حوزه مستلزم ابداع مجازات‌هایی است که به جای تنبیه اقتصادی شهروندان، فرهنگ بزهکارانه نهاد دولتی را هدف قرار دهد.

سیر تحول دکترین انتساب در نظام کامن‌لا

در ادامه این تحلیل، باید به چالش انتساب عنصر معنوی در ساختارهای دولتی ایران پرداخت. ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی، مسئولیت شخص حقوقی را فرع بر ارتکاب جرم توسط شخص حقیقی (نماینده قانونی) در راستای منافع شخص حقوقی می‌داند. این مدل از مسئولیت که به مسئولیت تبعی یا نیابتی گرایش دارد، در مواجهه با جرایم سیستماتیک دولتی کارایی ندارد. در بسیاری از موارد، جرم نتیجه تصمیم یک فرد واحد نیست، بلکه محصول تراکم تقصیر در سطوح مختلف سازمان است. جایی که هیچ فردی به تنهایی واجد تمام عناصر مادی و معنوی جرم نیست، اما برآیند تصمیمات جمعی، منجر به یک نتیجه مجرمانه شده است. در نظام‌های کامن‌لا، دکترین تراکم اجازه می‌دهد که دانش و تقصیر کارگزاران مختلف با هم ترکیب شده و به سازمان منتسب شود. خلأ این رویکرد در حقوق ایران باعث می‌شود که در پرونده‌های بزرگ فساد مالی یا فجایع زیست‌محیطی ناشی از فعالیت نهادهای عمومی، همواره به دنبال یک سپر بلا در میان مدیران میانی بگردیم و از مسئولیت ساختاری نهاد اصلی غافل بمانیم.

چالش تفکیک اعمال حاکمیت و تصدی در حقوق ایران

باید به تضاد موجود میان استقلال شخصیت حقوقی و وابستگی بودجه‌ای و اداری نهادهای دولتی اشاره کرد. در حقوق ایران، بسیاری از شرکت‌های دولتی عملاً تحت فرمان مستقیم وزرا یا مقامات سیاسی اداره می‌شوند. این وابستگی، مفهوم اراده مستقل را که پایه مسئولیت کیفری است، مخدوش می‌کند. اگر قرار باشد شخص حقوقی دولتی مجازات شود، باید درجه‌ای از استقلال در تصمیم‌گیری داشته باشد تا بتوان ادعا کرد که جرم ناشی از سیاست‌های داخلی او بوده است. در کشورهای کامن‌لا، این مسئله با تفکیک میان نمایندگان تاج و شرکت‌های عمومی مستقل تا حدی حل شده است (فرجی، ۱۳۸۸)؛ اما در ایران، فقدان ضابطه دقیق برای تشخیص میزان استقلال نهادهای عمومی، باعث شده است که محاکم در مواجهه با تقصیر این نهادها، دچار سردرگمی شوند و غالباً به تبرئه شخص حقوقی و محکومیت کارگزار حقیقی بسنده کنند. این رویکرد، در درازمدت به بی‌مسئولیتی نهادینه منجر می‌شود؛ چرا که سازمان می‌داند هزینه‌های کیفری رفتار همواره متوجه افراد است و کیان سازمان مصون باقی می‌ماند.

نکته حائز اهمیت دیگر، رویکرد سیاست جنایی ایران در قبال نفع شخص حقوقی است. طبق قانون ایران، جرم باید به نام یا در راستای منافع شخص حقوقی باشد. در نهادهای دولتی، تعریف منفعت بسیار چالش‌برانگیز است. آیا صرف صرفه‌جویی در هزینه‌ها با نقض استانداردهای ایمنی در یک پروژه عمرانی دولتی، منفعت تلقی می‌شود؟ در نظام‌های کامن‌لا، تفسیر موسعی از منفعت ارائه شده است که شامل هرگونه مزیت سازمانی، حتی مزایای غیرمالی و اعتباری می‌شود (هاشمی، ۱۳۸۴). در ایران اما، رویه قضایی تمایل دارد منفعت را به سود مالی مستقیم تعبیر کند که این امر، دایره مسئولیت کیفری نهادهای دولتی را در جرایمی که ماهیت اقتصادی ندارند (مانند جرایم علیه حقوق شهروندی یا جرایم زیست‌محیطی)، به شدت محدود می‌کند.

در نهایت، بازاندیشی در این حوزه ایجاب می‌کند که حقوق ایران از الگوهای سنتی انتساب فردمحور فاصله گرفته و به سمت مسئولیت مبتنی بر مدیریت خطر حرکت کند. نظام‌های کامن‌لا به ما می‌آموزند که مسئولیت کیفری نهاد دولتی، نه یک ابزار برای فلج کردن دولت، بلکه مکانیزمی برای تضمین کیفیت حاکمیت است. در حقوق ایران، ضرورت دارد که استثنای اعمال حاکمیت محدود به ضرورت‌های مطلق امنیتی و دفاعی شود و سایر فعالیت‌های عمومی تحت شمول قواعد عمومی مسئولیت کیفری قرار گیرند. همچنین، پذیرش نظریه تقصیر سازمانی به جای تقصیر نیابتی می‌تواند به قضات اجازه دهد که فراتر از رفتار مدیران، به بررسی ساختارهای معیوب بپردازند. بدون این دگرگونی در پارادایم‌های انتساب، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در ایران، چیزی فراتر از یک ویتربین قانونی فاقد ضمانت اجرا نخواهد بود. این تحول نه تنها عدالت کیفری را مستقر می‌سازد، بلکه با ایجاد ترس از کیفر سازمانی، نهادهای دولتی را به سمت خودتنظیمی و رعایت دقیق‌تر حقوق شهروندان سوق می‌دهد.

ارزیابی تطبیقی و بازاندیشی در نظام ضمانت اجراها

بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در حقوق ایران، در پرتو تحلیل تطبیقی با نظام‌های کامن‌لا، نشان می‌دهد که این مسئله نه یک اختلاف صرفاً نظری در قلمرو مفاهیم سنتی حقوق جزا، بلکه یکی از نقاط کانونی تحول در فهم معاصر از رابطه میان قدرت عمومی، پاسخ‌گویی نهادی و عدالت کیفری است. آنچه این پژوهش آشکار می‌سازد، این است که مسئله‌ی اصلی دیگر صرفاً شناسایی یا عدم شناسایی شخصیت کیفری برای موجودیت‌های سازمانی نیست؛ زیرا اصل امکان مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، دست‌کم در سطح تقنینی، در بسیاری از نظام‌های حقوقی از جمله ایران پذیرفته شده است. گره اساسی در اینجا است که آیا این پذیرش تا آستانه‌ی نهادهای عمومی و دولتی نیز امتداد می‌یابد یا آنکه به محض ورود عنصر دولت و اقتدار عمومی، منطق مسئولیت کیفری دچار توقف یا استثنا می‌شود (فرجی، ۱۳۸۸). پاسخ این پژوهش، با تکیه بر مبانی نظری، ملاحظات سیاست جنایی و تجربه تطبیقی، آن است که استمرار استثنائگرایی نسبت به اشخاص حقوقی دولتی، نه با تحولات ساختاری حقوق کیفری معاصر سازگار است و نه با اصول بنیادینی چون حاکمیت قانون، برابری در برابر قانون و ضرورت پاسخ‌گویی قدرت عمومی.

تحلیل صورت‌گرفته نشان داد که مخالفت با مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی عمدتاً بر سه پایه استوار است: نخست، تصور کلاسیک از دولت به عنوان جایگاه برتر اقتدار عمومی که گویا نمی‌تواند هم‌زمان واضع قاعده کیفری و تابع آن باشد؛ دوم، نگرانی نسبت به انتقال آثار مجازات به بیت‌المال و در نتیجه تحمیل هزینه‌ی پاسخ کیفری بر شهروندان؛ و سوم، دشواری انتساب عنصر معنوی و اراده مجرمانه به سازمان‌های عمومی پیچیده‌ای که تصمیم‌گیری در آنها محصول لایه‌های متعدد اداری و مدیریتی است. این ملاحظات، هرچند از حیث توصیف دشواری‌های عملی بی‌اهمیت نیستند، اما در مقام توجیه مصونیت یا محدودسازی افراطی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی، قانع‌کننده به نظر نمی‌رسند. به بیان دقیق‌تر، این استدلال‌ها بیش از آنکه عدم امکان مسئولیت را اثبات کنند، از ضرورت طراحی الگویی خاص، متناسب و غیرساده‌انگارانه برای این نوع مسئولیت حکایت دارند (هاشمی، ۱۳۸۴). در واقع، دشواری انتساب، دشواری تعیین مجازات مناسب، یا حساسیت کارکردهای عمومی، دلیلی برای انکار اصل مسئولیت نیست؛ بلکه نشانه‌ی آن است که حقوق کیفری باید از الگوهای سنتی فردمحور فراتر رود و به سوی مدل‌های سازمان‌محور، خطرمدار و ساختاری حرکت کند.

از خلال مطالعه تطبیقی روشن شد که نظام‌های کامن‌لا دقیقاً از همین مسیر عبور کرده‌اند. سیر تحول در این نظام‌ها نشان می‌دهد که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، نخست با تکیه بر نظریه شناسایی و همسان‌سازی اراده‌ی مدیران عالی با اراده‌ی شخص حقوقی شکل گرفت، اما با پیچیده‌تر شدن ساختار نهادها، به‌ویژه در سازمان‌های بزرگ و عمومی، این مدل با محدودیت‌های جدی مواجه شد. در پاسخ به این محدودیت‌ها، گرایش به سمت نظریه‌های مبتنی بر خطای سازمانی، فرهنگ نهادی، نقص در نظام نظارت و مدیریت خطر تقویت شد. اهمیت این تحول برای حقوق ایران در آن است که نشان می‌دهد انتساب کیفری به اشخاص حقوقی دولتی نباید صرفاً بر مبنای کشف یک مدیر یا نماینده‌ی واجد سوءنیت فردی بنا شود، بلکه می‌تواند بر پایه‌ی احراز نقص ساختاری در تصمیم‌سازی، سیاست‌گذاری، نظارت، آموزش، پیشگیری و کنترل درون‌سازمانی استوار گردد. به بیان دیگر، هرجا که نظام تصمیم‌گیری یک نهاد عمومی به‌گونه‌ای سامان یافته باشد که وقوع جرم یا ایجاد خطر شدید را تسهیل کند، آن نهاد را باید در سطحی فراتر از مسئولیت فردی مدیران، واجد قابلیت انتساب کیفری دانست.

در چارچوب حقوق ایران، این نتیجه اهمیت مضاعف دارد؛ زیرا مواد ۱۴۳ و ۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ اگرچه در ظاهر، گامی مهم در شناسایی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به شمار می‌روند، اما در مقام اجرا و تفسیر، نسبت به اشخاص حقوقی دولتی با ابهام، احتیاط و محدودیت جدی همراه‌اند. ایراد نخست آن است که قانون‌گذار ایرانی بدون آنکه تعریف دقیق و کارآمدی از اشخاص حقوقی دولتی، عمومی و نهادهای دارای کارکرد حاکمیتی ارائه دهد، وارد قلمرو استثنائگذاری شده است. نتیجه‌ی این کاستی، عدم قطعیت در شمول یا عدم شمول بسیاری از سازمان‌ها و شرکت‌های وابسته به دولت است؛ به‌ویژه در مواردی که نهادهای مورد بحث از حیث حقوقی دولتی‌اند، اما در عمل همچون بنگاه‌های اقتصادی بزرگ عمل می‌کنند. ایراد دوم به تبصره ماده ۲۰ بازمی‌گردد که اشخاص حقوقی دولتی یا عمومی را در موارد اعمال حاکمیت از شمول مجازات مستثنا می‌سازد. این استثنا، هرچند در ظاهر ناظر بر حفظ کارکردهای بنیادین دولت است، اما به دلیل فقدان معیارهای روشن برای تفکیک اعمال حاکمیتی از تصدی‌گری و خدمات عمومی، زمینه‌ی تفسیر موسع و در نتیجه توسعه‌ی حوزه‌ی مصونیت را فراهم می‌سازد. در عمل، بسیاری از رفتارهای پرخطر و زیان‌بار

نهادهای عمومی را می توان، با تفسیر اداری و مضیق گریز، ذیل عنوان اعمال حاکمیتی قرار داد و از نظارت کیفری خارج کرد؛ امری که با فلسفه ی مسئولیت کیفری در تعارض آشکار است.

یافته های این پژوهش نشان می دهد که یکی از مهم ترین ضعف های نظام حقوقی ایران در این حوزه، تداوم غلبه ی الگوی مسئولیت نیابتی بر مسئولیت سازمانی است. در مدل موجود، مسئولیت شخص حقوقی معمولاً تابع ارتکاب جرم توسط شخص حقیقی در راستای منافع شخص حقوقی فرض می شود. این الگو در مورد نهادهای دولتی، به ویژه در مواجهه با جرایم ساختاری، چندان کارآمد نیست. بسیاری از تخلفات و جرایم منتسب به سازمان های دولتی، نه حاصل تصمیم آنی یا سوءنیت شخصی یک مدیر، بلکه نتیجه ی تراکم خطا، بی مبالائی نهادی، ضعف نظارت، تساهل اداری، اولویت بخشی به ملاحظات غیرقانونی یا فقدان نظام کنترل مؤثر است. در چنین وضعی، تقلیل مسئله به یافتن یک فرد مباشر یا نماینده ی قانونی، عملاً ماهیت واقعی پدیده ی مجرمانه را پنهان می کند و موجب می شود ساختار بزه زا از تیررس عدالت کیفری خارج بماند. به همین جهت، بازاندیشی در مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در ایران، بدون عبور از الگوی فردمحور انتساب، به نتیجه ای مؤثر نخواهد رسید.

از منظر سیاست جنایی، یکی از نکات کلیدی که این پژوهش بر آن تأکید دارد، ضرورت فاصله گرفتن از تصور تقلیل گرایانه ای است که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی را مترادف با جرمه ی مالی می داند. اگر مسئولیت کیفری این اشخاص صرفاً به معنای تحمیل جزای نقدی بر یک نهاد وابسته به بودجه عمومی باشد، انتقاد مخالفان تا حدی موجه خواهد بود؛ زیرا در این حالت، هزینه ی مجازات به جای مقامات یا ساختار مقصر، بر منابع عمومی تحمیل می شود. اما تجربه ی نظام های کامن لا نشان می دهد که پاسخ کیفری به اشخاص حقوقی دولتی می تواند و باید به سمت ضمانت اجرای اصلاح گر، ساختاری، اعلامی و نظارتی هدایت شود. الزام به اصلاح رویه ها، نصب سازوکارهای نظارتی، انتشار عمومی حکم محکومیت، ارزیابی مستقل عملکرد، نظارت قضایی بر اجرای برنامه های اصلاحی، محدودیت در برخی صلاحیت های غیرضروری یا سلب مزایای خاص سازمانی، همگی می توانند نمونه هایی از واکنش کیفری متناسب باشند که ضمن حفظ منافع عمومی، نهاد دولتی را وادار به پاسخ گویی واقعی می کنند. بنابراین، مسئله در اصل، نه امکان مجازات بلکه نوع و کارکرد مجازات است. هر نظام حقوقی که در این حوزه ناکارآمد باشد، نه به دلیل پذیرش اصل مسئولیت، بلکه به سبب ناتوانی در طراحی واکنش کیفری متناسب، با مشکل مواجه خواهد شد.

مطالعه ی تطبیقی همچنین آشکار ساخت که یکی از آموزه های مهم نظام های کامن لا برای حقوق ایران، پرهیز از دوگانه سازی افراطی میان حاکمیت و مسئولیت است. دولت مدرن، برخلاف تصور کلاسیک، صرفاً فرمان دهنده و ناظر نیست؛ بلکه خود نیز فاعل اقتصادی، ارائه دهنده خدمات، کارفرما، متولی پروژه های گسترده، بهره بردار از منابع طبیعی و تصمیم گیرنده در عرصه هایی است که می توانند مستقیماً به نقض ارزش های مورد حمایت حقوق کیفری منجر شوند. در چنین وضعی، تمسک به این استدلال که دولت چون مظهر حاکمیت است، نباید موضوع مسئولیت کیفری قرار گیرد، عملاً به تداوم الگوی ناموجهی از قدرت غیرپاسخ گو منتهی می شود. برعکس، هر چه حضور دولت در زندگی اجتماعی و اقتصادی بیشتر است، ضرورت پاسخ گوسازی آن نیز بیشتر می شود. اگر حقوق کیفری قرار است نقش خود را در صیانت از نظم عمومی، امنیت، سلامت، محیط زیست و اعتماد اجتماعی ایفا کند، نمی تواند نهادهایی را که بیشترین ظرفیت تولید خطر نهادی را دارند، به صرف عمومی بودن از حوزه ی پاسخ گویی خارج سازد.

نتیجه گیری

پژوهش حاضر نشان می دهد که مسئله مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در حقوق ایران نه با نفی کامل این مسئولیت قابل حل است و نه با پذیرش مطلق و بدون قید آن. راه حل کارآمد مستلزم طراحی الگویی تفکیکی و متناسب است که بتواند میان اقتضائات خاص اقتدار عمومی و ضرورت پاسخ گویی کیفری تعادل برقرار کند. در این چارچوب، نخست باید میان اعمال حاکمیتی واقعی که با اقتدار حاکمیتی، امنیت عمومی و سیاست گذاری های بنیادین دولت پیوند دارند و فعالیت هایی که هرچند توسط نهادهای عمومی انجام می شوند اما ماهیتی اجرایی، خدماتی، اقتصادی یا مدیریتی دارند، تمایز نهادی روشنی برقرار شود. تنها در حوزه دوم است که اعمال مسئولیت کیفری سازمانی بدون اخلال در کارکردهای اساسی دولت امکان پذیر و موجه خواهد بود.

برآیند بررسی های این مقاله نشان می دهد که استثنای مقرر در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی برای اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی، به ویژه در قلمرو «اعمال حاکمیتی»، هرچند در ظاهر بر مبنای ملاحظات حاکمیتی و حفظ کارکردهای عمومی توجیه می شود، اما در عمل با ابهام مفهومی و گستره ای نامعین روبه رو است و می تواند به تضعیف اصل پاسخگویی کیفری بینجامد. تفکیک

میان اعمال حاکمیتی و اعمال تصدی، اگرچه از حیث نظری پذیرفتنی است، اما در صورت فقدان معیارهای روشن و ضابطه‌مند، زمینه را برای تفسیر موسع استثنا و خروج بخش قابل توجهی از رفتارهای زیان‌بار نهادهای عمومی از قلمرو مسئولیت کیفری فراهم می‌کند. از این‌رو، نمی‌توان صرف تعلق یک فعالیت به نهاد دولتی را برای معافیت از مسئولیت کافی دانست؛ بلکه باید ماهیت واقعی عمل، نحوه ارتکاب، و آثار آن بر منافع عمومی و حقوق اشخاص ثالث به‌دقت سنجیده شود.

از منظر تحلیلی و تطبیقی نیز، روندهای نوین حقوق کیفری در نظام‌های مختلف نشان می‌دهد که گرایش غالب، تقویت پاسخگویی اشخاص حقوقی، از جمله نهادهای عمومی، در برابر جرایمی است که از حیث گستره، آثار و قدرت تخریبی، گاه فراتر از جرایم اشخاص حقیقی است. بنابراین، پذیرش یک مصونیت گسترده برای اشخاص حقوقی دولتی نه تنها با منطق مسئولیت کیفری سازگار نیست، بلکه ممکن است به ایجاد خلأ حمایتی در برابر سوءاستفاده از قدرت عمومی بینجامد. بر این اساس، به نظر می‌رسد راه‌حل مناسب، یا تفسیر مضیق و محدود استثنای ماده ۲۰ است یا بازنگری تقنینی در متن ماده به گونه‌ای که حدود اعمال حاکمیتی، معیارهای تشخیص آن، و موارد شمول یا خروج از مسئولیت کیفری به‌صورت دقیق و روشن تعیین شود. تنها در این صورت می‌توان میان اقتضانات حاکمیت و ضرورت پاسخگویی کیفری توازن برقرار کرد.

معیارهای انتساب باید از مدل فردمحور مبتنی بر سوءنیت شخصی مدیر یا کارمند فاصله گرفته و به سوی الگوی مبتنی بر «خطای سازمانی» حرکت کنند. در این الگو، مسئولیت کیفری زمانی متوجه نهاد عمومی خواهد بود که ساختار سازمانی، نظام نظارتی، فرهنگ نهادی یا فرآیندهای تصمیم‌سازی آن به گونه‌ای عمل کرده باشند که وقوع رفتار مجرمانه را تسهیل کرده یا از پیشگیری مؤثر از آن جلوگیری نموده باشند. بدین ترتیب، مسئولیت کیفری نه صرفاً بر مبنای رفتار فردی، بلکه بر اساس رابطه میان جرم و نقص ساختاری یا مدیریتی نهاد قابل تحلیل خواهد بود. مجازات‌هایی نظیر جریمه‌های سنگین مالی، توقیف اموال یا انحلال، در مورد اشخاص حقوقی دولتی غالباً کارآمد نیستند؛ زیرا هزینه واقعی آن‌ها در نهایت بر جامعه تحمیل می‌شود. در مقابل، تدابیر اصلاحی و نظارتی از جمله نظارت قضایی بر ساختار سازمانی، الزام به اصلاح فرآیندهای اداری، تقویت سازوکارهای نظارتی داخلی، انتشار عمومی احکام و ایجاد نظام‌های مدیریت ریسک می‌توانند ضمن حفظ منافع عمومی، کارکرد پیشگیرانه حقوق کیفری را تقویت کنند و به اصلاح پایدار رفتار نهادی منجر شوند.

در کنار این تحولات، تنظیم رابطه میان مسئولیت شخص حقوقی و مسئولیت اشخاص حقیقی نیز اهمیت بنیادین دارد. مسئولیت سازمانی نباید به ابزاری برای مصونیت مدیران و کارگزاران تبدیل شود و در مقابل، تمرکز صرف بر مسئولیت فردی نیز نباید موجب نادیده گرفتن نقش ساختارهای معیوب سازمانی گردد. الگوی مطلوب مستلزم رابطه‌ای مکمل میان این دو سطح از مسئولیت است که در آن هم افراد مقصر پاسخ‌گو باشند و هم ساختارهای نهادی ناکارآمد مورد اصلاح قرار گیرند.

بر این اساس، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی در حقوق ایران از حیث مبنایی قابل دفاع است، اما چارچوب تقنینی موجود به‌ویژه در مواد ۱۴۳ و ۲۰ قانون مجازات اسلامی، به دلیل اتکای غالب بر مدل نیابتی و ابهام در مفهوم اعمال حاکمیتی، نتوانسته است سازوکاری کارآمد برای پاسخ‌گویی نهادی ایجاد کند. استمرار این وضعیت موجب می‌شود که بسیاری از آسیب‌های ناشی از بزهکاری سازمانی در ساختارهای دولتی خارج از قلمرو واقعی پاسخ‌گویی کیفری باقی بماند.

در سطح نظری نیز این پژوهش نشان می‌دهد که تحلیل بزهکاری نهادی مستلزم عبور از فهم صرفاً اخلاقی و فردمحور از تقصیر و حرکت به سوی رویکردی ساختاری و سازمان‌محور است. بخش قابل توجهی از آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از تصمیم‌سازی‌های معیوب، ضعف‌های نظارتی، فرهنگ‌های سازمانی ناکارآمد و مدیریت نادرست خطر در نهادهای عمومی است. از این رو بازاندیشی در مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی نه صرفاً یک بحث نظری در حقوق کیفری، بلکه گامی ضروری در جهت تقویت دولت پاسخ‌گو و حاکمیت قانون محسوب می‌شود. در نهایت، اصل بنیادین حقوق عمومی آن است که هیچ قدرت نهادی نباید خارج از قلمرو پاسخ‌گویی حقوقی قرار گیرد.

منابع

- [۱] برادران نصیری، هجیر (۱۳۸۲) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و فرانسه مطالعه ضمانت اجرایی معمول نسبت به اشخاص حقوقی پایان نامه کارشناسی ارشد معارف اسلامی و حقوق دانشگاه تهران، ۱۳۸۲
- [۲] خدا بخشی، عدله (۱۳۸۷) نقش قواعد مدنی در شناسایی مسئولیت کیفری شخص حقوقی، فصل نامه فقه و حقوق سال پنجم شماره ۱۷ تابستان ۱۳۸۷، ص ص ۱۷۱-۱۰
- [۳] فرجی، رضا (۱۳۸۸) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی نشر میزان چاپ اول، ۱۳۸۸
- [۴] قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی با اصلاحات و الحاقات بعدی.
- [۵] هاشمی، روح اله (۱۳۸۴) بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران با نگرشی به حقوق انگلیس و فرانسه پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۴
- [۶] یوسفیان شوره دلی، بهنام (۱۳۸۸) آشنایی با ساختار و فعالیت های گروه دولت ها بر ضد فساد (گریکو)، مجله حقوقی دادگستری شماره ۶۱، زمستان ۱۳۸۶
- [۷] یوسفیان شوره دلی، بهنام (۱۳۸۸) حمایت کیفری از حاکمیت قانون در قلمرو اقتصادی مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و حقوق فرانسه، رساله دکترای حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸
- [8] Alan Cromartie, he Constitutionalist Revolution: An Essay on the History of England, 1450- 1642 (Cambridge, 2006).
- [9] Beale, Sara Sun & Safwat, Adam, "What developments in Western Europe tell us about American critiques of corporate criminal liability?", Buffalo Criminal Law Rev., Vol. 8, 2005, pp. 89-163.
- [10] Bouloc Bernard, [Gaston Stefani Georges Levasseur]: droit pénal Général, vingtième édition, Dalloz, 2007.
- [11] Gobert, J., & Punch, M. (2003). Rethinking Corporate Crime. London: Butterworths LexisNexis.
- [12] GRECO Secretariat- Council of Europe, "second evaluation round: evaluation report on France", adopted by GRECO at its 21st plenary meeting (Strasbourg, 29 November-2 December 2004), Directorate General- Legal Affairs Department of Crime Problems, GRECO Eval II Rep (2004) 5 E, Strasbourg, 2 December 2004.
- [13] Hasnas, John: "the centenary of a mistake: one hundred years of corporate criminal liability" (August 19, 2009), American Criminal Law Rev., Forthcoming; available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1457771>.
- [14] Henning, Peter J.: "corporate criminal liability and the potential for rehabilitation" (September 23, 2009), American Criminal Law Review, Forthcoming; Wayne State University Law School Research Paper No. 09-21, available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1477535>.
- [15] Hill, Gennifer G.: "corporate criminal liability in Australia: an evolving corporate governance technique?", Vanderbilt Law School, Law and Economics Research Paper Series no. 03-10; Journal of Business Law, p. 1, 2003; also available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=429220>.
- [16] J.H. Baker, An Introduction to English Legal History (London, 2002).
- [17] Joseph Dainow, "he Civil Law and the Common Law: Some Points of Comparison," American Journal of Comparative Law, volume 15, number 3 (1966-7), p. 419-35.
- [18] Lederman, Eli: "Models for Imposing Corporate Criminal Liability: from Adoption and Imitation Toward Aggregation and the Search for Self-Identity", Buffalo Criminal Law Rev., Vol. 4, 2000, pp. 641-708.
- [19] Legifrance - Le service public de l'accès au droit <http://www.legifrance.gouv.fr>
- [20] Manlio Bellomo, he Common Legal Past of Europe 1000-1800 (Washington DC, 1995).
- [21] Peter Stein, Roman Law in European History (Cambridge, 1999).
- [22] R.C. Van Caenegem, he Birth of the English Common Law (Cambridge, 1988).
- [23] S.F.C. Milsom, Historical Foundations of the Common Law (London, 1981).

-
- [24] Szott Moohr, Geraldine: "on the prospects of deterring corporate crime", Journal of Business and Technology Law, vol. 2, 2007; also available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1001707>.
 - [25] Tarelli, Elis: "a brief introduction to the principles and rules for determining corporate criminal liability" (September 10, 2004), available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1467817>.
 - [26] UNODC- United Nations Office on Drugs & Crime [2005]: "compendium international legal instruments on corruption", 2nd edition, United Nations New York, 2005.
 - [27] UNODC- United Nations Office on Drugs & Crime [2006]: "legislative guide for the implementation of the United Nations Convention Against Corruption", United Nations New York. 2006.
 - [28] Weissmann, Andrew: "anew approach to corporate criminal liability", American Criminal Law Rev., vol. 44, No. 4, 2007; also available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1085>
 - [29] Wells, C. (2001). Corporations and Criminal Responsibility (2nd ed.). Oxford: Oxford University Press.